

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232079

UNIVERSAL
LIBRARY

علاء الدين ابو العباس السمرقندي رحمه الله تعالى وادبته في شهر ربيع الاول سنة ١٠٠٠

مولفہ جناب مولوی سید حسین حسرت صاحب تصنیف اور مکتبہ تحفہ مولفہ مولفہ جناب مولوی سید حسین حسرت صاحب تصنیف اور مکتبہ تحفہ مولفہ

مطبع اخبار اصفی واقع حیدرآباد دکن مطبع گروید

بسم الله الرحمن الرحيم

تضمین مصرعہ از قصاید بحر کامل بکیران مجامد ناطیکہ اسباب اصول و احکامش
 او تا و بیت زمین و آسمان بہت و فواصل او امر و نواہش اوزان عروض کفر و
 ایمان از شعرائے عقول بہت و نحول عرب و عجم محال و تمہین ارکان فرد
 از افراد بحر مدید بے پایان قدرت کاملہ ہائیکہ اصول منظوم سماء ارض
 با وجود تضمین رباعی عناصر اربعہ سالمہ از زحاف بہت و رومی مطلق تفسیر
 نظم مصنوع عاقلش غیر مقتید بوصول دخل و حبسے بلا خلاف از مقطعان او ہام مصحاح
 و نوے الافہام عالم محال خیال با این نظمیکہ از در حمدش خالی نشو از ثنوت
 عاری نہ ہر ترکیب از جوہر مدش مالی منظوم لالی ستالی در تقطیع این بحر عمیق
 بحر بحر دشوار غواصان کامل را بجا جزی اقرار ملولہ نشوے و نہ

حرف لا اوصی مجال وصف تو	الا ما اثنت حال وصف تو
عجزنا از وصف تو آن وصف هست	وصف تو در وصف ناگشت رست
لَا تُقَدِّرْ لَنَا كَيْدًا الْحَبْلُ	لَا يُؤَدِّي شُكْرُكَ مِنَّا بِحَالٍ

و تسبیح توصیف مدایح امی بلینیکه با کلام فیض نظام مقفی و تسبیح قافیہ قافیہ
 سبجان سبجان میان تنگ است و تکبیل تفریف مناقب فصیحیکه مقنن بیت
 رسالت بتشریحش بر ناطق وصامت مشکف میدرنگ از نشیان بداعت نشان
 سر زمان غیر ممکن بگیان استیباب دشت غیر متصور الا از خالق الس و جان
 نام پاکش روی نظم کونین نفاذ و نیش تاسیس قافیہ دارین منش افلاک از
 تقطیعش مبدی سبع زمین از مصرعه وجودش مزین نثر فیض وجودش عیش
 نظم عالم نظم وجود فیض سبب نثر در ریم نظم نظم از نقش لایق نثر لالی
 و نثر نثر از وصفش فایق تبریت ابر و س شاد بی مثالی مرتب چار یا کبار
 از صنعت تردیف و تجنیس مزین و رباعی آل عباسی اظهارش از مصرعه وجودش

محمس شین ملوفه مثنوی	نظم عالم را از و گشته وجود
هم بخورش کرده آدم را سجود	ذات پاکش رحمة للعالمین
وصف صافش گشت لولا الهاتین	مهر دوش مژم ختم المرسلین

مجنونی و آدم اندر ما، و طین
 خاک پایش پایه مرچرخ برین
 سیر عیش حور عین و باغ شد
 باج تاجش حبله عرش و فرشت
 هست بهتر از همه بعد از خدا
 نه شود وصفی زاد صفتش بیان
 کشتی کونین را طاح شد
 ما بقی هذا الزمان قایم
 تا بماند گردش این روزگار
 بر همه اصحاب فرخ فال او
 گشته زیشان دین احمد پرنیا

گرد نقش زین عین حور عین
 کل چشمش سرمه ما ذاع شد
 تاج فرقت تا بفرق عرش بود
 هست جامع مرصفات انبیا
 گر شود هر موسی تن را صذر بان
 او محمد خالقش مداح شد
 صلّ یارب علیہ و آله
 رحمت خود را فرست ای کردگار
 بر حبیب خویش و هم بر آل او
 خاص بر آن چار یار با صف

اما بعد میگوید عاصی پسر از معاصی هم

رین دشمن نحیف سخاوت حسین بن سید سوز حسین امر و هوس غمراشد
 و نوبه و ذنوب و الدیه و احسن الیهاد الیه که این رساله چند اورا رفته
 در عروض و قوافی بضرورت اتفاقی از چند کتب معتبره این فن مثل
 عروض سبغی و حدائق البلاغت و مخزن الفوائد و رساله مرآت القوافی

وچار شربت و تقویت الشرا و مجمع الصنائع و کافل العروض و چهار گلزار
 و رساله عبدالواسع و رساله معراج العروض مشموله غیاث اللغات و غیرہ
 انتخاب نموده تالیف نمودم و بر اسے تسہیل تفہیم صغار و کبار و تسریع
 تفتیش بحور اشعار اکثر مضامین بطور اختصار و رسدک جد و اک شیدم و حتی
 الوسع بحور و جعجم در قلم تحریر آوردم و درین تالیف بجز نقل مضامین و
 فوائد از کتب معتبرہ چیزے صرف خود نموده ام الا باجمال و تفصیل و راہ
 تعمیر و تبدل نہ پیویدہ مگر بایراد تمثیل و چونکہ علت غائی از تالیفش تنحلف
 و تہاوسی نزد ہمیں ذکی و ذہین نفی لائق سعادت و ثمار و سعید لیاقت شعاع
 سباق میدان فراست و ذکاوت فارس مضمار فطانت و لطافت طالب
 علوم نقلیہ راغب فنون عقلیہ عین انسان عینیت و انسان عین انسانیت
 مہر سپر مروت ماہ سماء مروت مجمع صفات حمیدہ منبع اخلاق پسندیدہ
 غواص دریاے طویل نکات خفیہ شناسنا و بحر عمیق مسایل نظریہ مورد فضا
 حضرت رحمان محمد علی رضا خان حفظہ اللہ تعالیٰ عن حوادث الزمان
 و رزقہ کل نعمتہ و خیر فی الدارین بحر متہ بنی الحرمین لمؤلفہ قطعہ

رخش خورشید اوج بینشالے

جبیش مطلع الوار خوبے

و عا گویم بضمن نظم حافظ	که عمرش باد صد سال طالی
بهر منزل که رو آر و خدا یا	نگهدارش بفظ لایزالے

مقصود قلبی و مخطور دلیست به هدیه رضایه نام نهادم و به کلزارے رقصا
که لقب تاریخت ملقب ساختم و مضمونش را بر مقدمه و دو باب و خاتمه
انقسام دادم امید از ناظران عیب پوش خیر نموش و ما بران اصلاح کوش
خطا قرا موش آنکه اگر بجائے خطا و زلل ملاحظه فرمایند بذیل عنو پوشند
و به اصلاحش کوشند و ما توفیقی الا بالله و به وحسی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
مقدمه شعر در لغت و لغتن و در یافتن است و در اصطلاح شعر اطلاق است
موزون و مقفی بشرطیکه قایل قصد موزونیت آن کرده باشد پس کلام ناموزون
و موزون غیر مقفی و مقفی ناموزون و موزون و مقفی با قصد قایل موزونیت
آن شعر نباشد لهذا اشاعر ابد و علم حاجت افتادگی علم عروض که موزونیت
و غیر موزونیت شعر بدان متکشف میشود و این علم نیز ان اشعار است
و دم علم قافیه که التقاد شعر مخصر بر واقعیت است چنانچه بیان هر دو علم
در دو باب کرده می آید و اول کسیکه شعر گفته آدم علیه السلام است و شعر بر
و قسم است - فرد و رباعی و قطعه و مثنوی و غزل و قصیده و تشبیه

و ترجیع و سبط و مستبر و تعریف اقسام او اقسام اقسام مع امثال در خانه
 بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی باب اول در عروض و آن مشتمل
 هفت فصل است فصل اول در تعریف عروض و اوزان آنکه بگوید اند و اجزا
 آنها که اصول است عروض علمیت که جمله اشعار بر آن عروض من کرده میشود و با
 مفرزه آن سنجیده می آید تا موزون از ناموزون جدا گردد و موجودش غلیل
 بن احمد بصریست و موضوعش شعر و اوزان مفرزه اشعار را بجزر نامند
 لاشتمها لبا علی در المصناین کالبجر و بجزر نزد مقدمین نوزده است یعنی
 متاخرین یازده و دیگر اختراع کرده اند بیان اینها مختصر خواهد شد الفاظ
 را که که بجزر معین در آنها منتظم ساخته اند ارکان و افاعیل و تفاعیل پسند
 الفاظ مذکوره نزد اکثر شت است و نزد بعضی ده است و کلماتیکه ارکان از آنها
 مرکب اند اصول خوانند و آنها مخف در سه چیز است سبب و وزن و قافیه
 و هر یک بر دو قسم است سبب خفیف سبب ثقیل و تد مجموع و تد مفروق
 فاصله صغری فاصله کبری تعریف و امثال اقسام ششگانه اصول شش ازین جدول باید فهمید

تقدیم	نام تمام	تعریف لغوی	تعریف اصطلاحی	امثله
۱	سبب خفیف	سبب خفیف است که در آن کلمه و حرف که حرف اول کلمه و حرف اول کلمه یکسانند	کلمه و حرف که حرف اول کلمه و حرف اول کلمه یکسانند	چون کلمه از و جر و طم

۲	سبب ثقیل	ثقیل معنی گران	کلمه دو حرفی که هر دو حرفش متحرک باشند	چون لفظ سرورینج و حالت اضافت و کلمه آری
۳	و تدرقرونا و مجموع	و تدر معنی سیخ و مقرون به هم	کلمه سه حرفی را گویند که دو حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون کلمه صفا و و نا و لفظ علی
۴	و تدر فرق	و تدر فرق معنی جدا	کلمه سه حرفی را گویند که حرف اول و آخرش متحرک باشد و حرف میانه ساکن	چون اهل و کوی و قوت کرده شده
۵	فاصله صغری	فاصله متون	کلمه چهار حرفی که سه حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون لفظ بکسی و قدیمی و کلمه جل به تنوین
۶	فاصله کبری	کبری معنی بزرگ	کلمه پنج حرفی که چهار حرف اولش متحرک باشد و حرف آخر ساکن	چون نگذری و ننگری و کلمه شکسته به تنوین
بعضی فاصله را از اصول نمیگویند فاصله صغری را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف می شمارند ترکیب فاصله کبری از سبب ثقیل و تدر مقرون می دانند				

مثال مجموع اقسام اصول ششگانه که در عربی لم از علی راس جبل سخته است
 و در فارسی این دو مصرعه که از سر کونی و فاقد می نگذاری
 جز رخ اهل صفا به کس نمی گری؛ از اجتماع هر سه امثله اقسام هر
 اصل مندرجه جدول پیدا است چون اصول ارکان مع اقسام معلوم شد
 پس ارکان هشتگانه اتفاقیه که درین اشعار مذکور اند باید در پیا لطم

چون بود ترکیب این ارکان بهم	هشت وزن آید برون فی بیش و کم
فاعلن متفعلن شد بعد از ان	فاعلاتن بامفاعیلین بدان
پس فاعولن بامفاعلتن بیار	بضمین متفاعلن دان در شمار
ساز مفعولات را هشتم تمام	باتو گویم اصل اوزان و سلام

و دو دیگر که فاعلاتن و متفعلن منفصل اند نزد اکثر داخل در فاعلاتن
 و متفعلن متصل است و فرق اعتباریست چه باعتبار ترکیب از و تدفیر
 و دو سبب خفیف در بحر محبت و خفیف و مضارع آیند
 و باعتبار ترکیب آن از و تدفیر و دو سبب خفیف
 بجور دیگر و ارکان عشره مذکوره بعضی خماسی اند و بعضی سباعی و غیر
 بعضی از آنها از سه جزو مرکب اند و بعضی از دو چنانچه ازین جدول روشن است

تعداد اکرین	نام اکرین	قسم اکرین	بیان اصول که از آنها گرفته است	کیفیت ضروریه
۱	فعلین	ختمی	۱ و تدقرون حقیقت	خامس بیانیکی پنج حرفی
۲	فاعِلین	"	۲ "	بشرح صدر
۳	مفاعِلین	سببی	۳ و تد مجموع و دو حقیقت	سبب اعتباریست حرف
۴	فاعِلاتین	"	۴ "	ایضاً
۵	مستفعلین	"	۵ "	ایضاً
۶	تستفعلین	"	۶ و تد مجموع یک فاعله حرفی	ایضاً
۷	مفاعِلتین	"	۷ "	ایضاً
۸	مفعولات	"	۸ و تد حقیقت و یک تد حرفی	این پشت اکران اتفاق اند
۹	سفعِلین	"	۹ "	این نزد بعضی است و شخص به خبر حقیقت و محبت
۱۰	فاعِلاتین	"	۱۰ "	نزد بعضی محقق بحر مضارع
بدانکه بخور نوزده گانه تشق علیها که اسامی آنها درین قطعه مجتمع است قطعه				
ر بر خفیف در مل منسرح و اگر محقق		سبید و وافر کامل نرج طول وید		

مشکل متعارف سریع و مقصود است | مصالح و مقاصد قریب غیر جدید

بعضی از اینها از تکرار یک کلمه حاصل میشود و بعضی از تکرار دو رکع اول
را بجز معسره و وثافی را بجز مرکبه گویند و ارکان بیت زیاده از
بشت و کم از دو نباشد بیتی که بشت رکع داشته باشد آنرا مثنی گویند
و بیتی که شش رکع دارد مسدس و علی بن ابراهیم و شنی لیکن بیت مربع
در فارسی کم آید و شنی هرگز نیامده مگر در عربی و اگر مثنی را ارکان کم
نموده مسدس نمایند آنرا محج و خوانند مخمس بجز نوزده بحر خفیف و سریع
مسدس الاصل اند مثنی بنامید و بحر و طویل بالعکس و نیز بحر یک رکع
از تغییر نحو و سلامت ماند آنرا سالم گویند و بحر یک در ارکانش تغییر شده باشد
آنرا مزاحف نامند و آن تغییر از حاف پنجاه تفصیل این در فصل زحافات
خواهد آمد و تفاوت و نام بحر و تنبیه و تعداد ارکان بحر بحر مذکور و غیره ازین
جدول ظاهر و سهوید است -

تعداد	بحر	تعداد	تعداد	تعداد	کیفیت بحر
۱	طویل	۲	مثنی	۳	مربع
۴	مربع	۵	مربع	۶	مربع
۷	مربع	۸	مربع	۹	مربع
۱۰	مربع	۱۱	مربع	۱۲	مربع
۱۳	مربع	۱۴	مربع	۱۵	مربع
۱۶	مربع	۱۷	مربع	۱۸	مربع
۱۹	مربع	۲۰	مربع	۲۱	مربع
۲۲	مربع	۲۳	مربع	۲۴	مربع
۲۵	مربع	۲۶	مربع	۲۷	مربع
۲۸	مربع	۲۹	مربع	۳۰	مربع
۳۱	مربع	۳۲	مربع	۳۳	مربع
۳۴	مربع	۳۵	مربع	۳۶	مربع
۳۷	مربع	۳۸	مربع	۳۹	مربع
۴۰	مربع	۴۱	مربع	۴۲	مربع
۴۳	مربع	۴۴	مربع	۴۵	مربع
۴۶	مربع	۴۷	مربع	۴۸	مربع
۴۹	مربع	۵۰	مربع	۵۱	مربع
۵۲	مربع	۵۳	مربع	۵۴	مربع
۵۵	مربع	۵۶	مربع	۵۷	مربع
۵۸	مربع	۵۹	مربع	۶۰	مربع
۶۱	مربع	۶۲	مربع	۶۳	مربع
۶۴	مربع	۶۵	مربع	۶۶	مربع
۶۷	مربع	۶۸	مربع	۶۹	مربع
۷۰	مربع	۷۱	مربع	۷۲	مربع
۷۳	مربع	۷۴	مربع	۷۵	مربع
۷۶	مربع	۷۷	مربع	۷۸	مربع
۷۹	مربع	۸۰	مربع	۸۱	مربع
۸۲	مربع	۸۳	مربع	۸۴	مربع
۸۵	مربع	۸۶	مربع	۸۷	مربع
۸۸	مربع	۸۹	مربع	۹۰	مربع
۹۱	مربع	۹۲	مربع	۹۳	مربع
۹۴	مربع	۹۵	مربع	۹۶	مربع
۹۷	مربع	۹۸	مربع	۹۹	مربع
۱۰۰	مربع	۱۰۱	مربع	۱۰۲	مربع
۱۰۳	مربع	۱۰۴	مربع	۱۰۵	مربع
۱۰۶	مربع	۱۰۷	مربع	۱۰۸	مربع
۱۰۹	مربع	۱۱۰	مربع	۱۱۱	مربع
۱۱۲	مربع	۱۱۳	مربع	۱۱۴	مربع
۱۱۵	مربع	۱۱۶	مربع	۱۱۷	مربع
۱۱۸	مربع	۱۱۹	مربع	۱۲۰	مربع

تعداد و نحو	نوع	نوع	تعداد و نحو	نوع	کیفیت فردیه
۲	میدید	بسیب اینکه کشیده شده است بیا بیا بیکه و بسبب طرف ارکان حسب کشیده شده اند باین چیز در لغت کشیده است	۲	فاعلان علیهم	ایضا
۳	بسیب	بسیب و لغت کشیده است چون در ابتدا ارکان بسبب کشیده شده است باین سهم موسوم شد	۲	مستفعل فاعلن	ایضا
۴	و غیر	باینکه درین بحر ارکان زیاده و افرا باینکه اشعار عرب درین بسیار است باین نامیده شد	۱	مفاعلاتن	مفرد و مخصوص عرب
۵	کامل	کامل یا اعتبار اینکه چنانچه در وایره موضوع شده است همچنان است و کامل نامیده شد	۱	متفعلن	ایضا

شماره	نام بحر	تصویر	تعداد اکران	تفصیل اکران	تعداد اکران	کیفیت مزود
۶	هرج	هرج در لغت آواز خوش آید چون بشمار درین بحر خوش آواز خوانده میشود باین اسم موسوم شد	۱	مفاعیلن	ه با	مفرد و مشترک عرب و عجم
۷	رجز	رجز در لغت بمعنی اضطراب است چون درین بحر اشعار خفیه وقت محرکین اضطراب خوانده میشود باین موسوم شد	۱	مستعلن	ه با	مفرد و مشترک میان عرب و عجم
۸	رمل	در لغت بمعنی پاشن است باینکه درین بحر اسباب با او توافقه اند باینکه نام هر دوست و درین بحر میشود باین نامیده شد	۱	فاعلاتن	ه با	ایضا
۹	سریع	باعتبار اینکه باعث کثرت کلمات درین بحر اشعار سرعت رود	۲	مستعلن مفعولات	ه با	مفرد و مشترک

شماره	اسامی	در کتب	تفاوت	توضیحات	تفاوت	تفاوت
				خوانده می شود و باین موسوم شد		
۱۰	منسرح	چونکه منسرح و لغت بنی تسان است ۲ و درین بحر نیز استعاره است بقدم سبک با و تا و سانی گفته شود باین موسوم	مستفعل ۳ با مفعولات	ایضا		
۱۱	خفیف	زیرا که سبکترین بحر است و مدس آید ۴ مثنی نباید بگشتاد باین خفیف که معنی سبک است موسوم گردید	فاعلاتن ۳ با مفعلاتن فاعلاتن	ایضا		
۱۲	مضارع	مضارع بمعنی مشابه است باینکه این بحر ۲ با بحر مزج در تقدم او تا و بر سبک مشابه و مانند است باین اسم موسوم گردند	مفاعیلن ۳ با مفاعیلن	ایضا		
۱۳	مستغنی	اقتضاب بمعنی بریدن است باینکه ۲ این بحر از منسرح بریده شده است	مفعولات ۳ با مستفعلن	ایضا		

شماره	اسامی	میکشود	تعداد کلمات	تفصیل کلمات	تعداد کلمات	کتابخانه
		زیر کار کان هر دو متحرک افعال				
		در ترتیب است باین اسم نامیده				
۱۴	محبث	اقتضا و لغت از پنج کیدن است ۲	۴	س قع لن فاعلاتن	۴	ایضاً
		چون این بحر از بحر خفیف برکنده اند باین موسوم شد چرا که هر دو بحر در کان متحد اند و در ترتیب تعداد در کان مختلف گملا یخه -				
۱۵	مستطاب	چونکه درین بحر اوتاد با سبب ۱	۱	فعلون	۵	هر دو مکتوب
		تزدیک و قرین اند باین اسم موسوم گشت -				
۱۶	مستطاب	مدارک در لغت بمعنی دریاست ۱	۱	فاعلن	۵	ایضاً
		و پیوستن است و درین بحر است				

شماره کبر	اسامی کبر	بهره کبر	تعداد کبر	تعداد کبر	کتابت کبر
		با او تا دو پسته از و آنها در یافته لهذا با این اسم موسوم گردید			
۱۶	قرب	با اعتبار اینکه بحر مغارغ قریب است با اینکه بعد خلیل بن احمد بن باقر مولانا یوسف عروضی این بحر را وضع کرده باین نامیده	۲	فاعلین مفاعیلن مفاعیلن فَاعِلَاتِن	مرکب و مختص بعجم
۱۸	جدید	جدید لغت جنی نوید است و غریب و این بحر نیز نوید است که بعد خلیل بن حمزه پیدا کرده این را غریب نیز گویند و به چه نکرده	۳	فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن	ایضا
۱۹	مشاکل	مشاکل معنی مشک و مشکاب چون این بحر با بحر قریب شاکله دارد و با اعتبار اینکه هر دو در ارکان متجانسند	۳	فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	ایضا

تعداد کجور	اسامی کجور	تجزیه کجور	تعداد اکران کجور	تفصیل اکران کجور	تعداد اکران کجور	تجزیه کجور
		اختلاف در ترتیب است باین نام نامند -				

و یازده کجور دیگر که بعضی از متاخرین عسک و ضیان پارسى مثل بهرامى و سهرشى
و برزجمه قى اختراع نموده اند چون عند التام در کجور مذکور و مندرج اند و بعضی
از آنها پیدا چنانچه عمیق معکوس میدهند و عریض مقلوب طویل و علی هذا القیاس
و اکثر آن تفصیل آنها در پرده خسته اند حال آنها مختصراً بیان کرده میشود و پنج
از این جدول هویدا است -

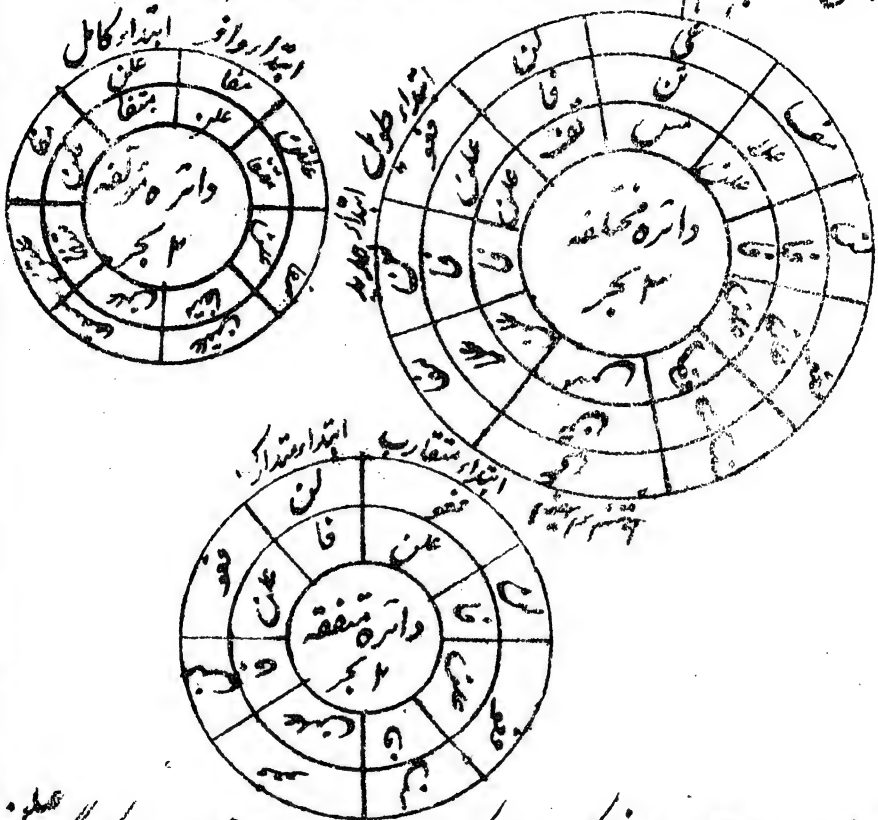
تعداد کجور	نام کجور	تفصیل اکران کجور	تعداد اکران کجور
۱	عریض	مفاعیلین فعلن	۴ بار
۲	عمیق	فاعلین فاعلاتن	۴ بار
۳	صریم	مفاعیلین فاعلاتن فاعلاتن	۲ بار
۴	کبیر	مفعولات مفعولات مستطین	۲ بار
۵	مذیل	مستفعین مستفعین فاعلاتن	۶ بار

تعداد	تفصیل ارکان بحور	نام بحور	تعداد
۲ بار	فاع لاتن فاع لاتن مفاعیلین	قلیب	۶
۲ بار	مفعولات مستفعلن مفعولات	حمید	۷
۲ بار	مستفعلن فاعلاتن مستفعلن	مغیر	۸
۲ بار	فاع لاتن مفاعیلین فاع لاتن	احم	۹
۲ بار	مستفعلن مفعولات مفعولات	سلم	۱۰
۲ بار	فاع لاتن مستفعلن مستفعلن	حمیم	۱۱

فصل دوم در بیان تفلیک بحور نوزده از دوازده حشره مستوره باید
 و است که بعضی از بحور متفق علیها از بعضی دیگر باعتبار تقدیم و تاخیر ارکان
 عشره و لحاظ تقابل حرکات و سکات قطع نظر از خصوصیات حرکات
 علویه و منفک میشوند و خلیل ابن احمد و تابعان او بر آن سهولت
 تقسیم این انفاک کسبج دائره وضع کرده بوزن و باسم مناسب موسوم
 نمودند چنانچه بحر طویل و مدید و بسیط از یکدائره مختلفه منفک میشوند
 باین طور که اگر فعلن چهار بار بر خط دائره نویسی و از فعلن شروع کنند

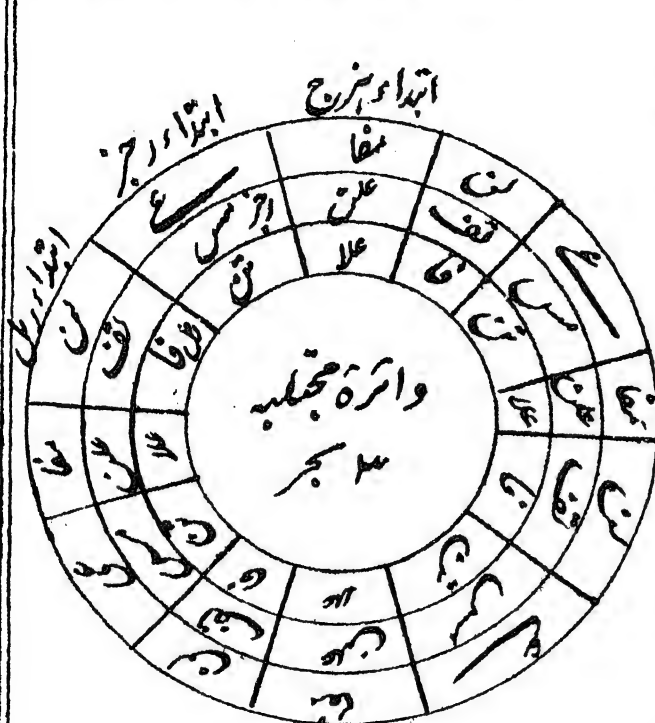
و بر مفاعیلین ختم کنی و گوئی فاعلین مفاعیلین چهار بار بحر طویل باشد و اگر
 از لن آغاز نمائی و بر مفعول تمام سازی و گوئی لن مفاعی لن مفعول چهار
 بار بر وزن چهار فاعلاتن فاعلین شود که بحر مدید است و اگر از عیالین
 آغاز نمائی و بر مفاعول تمام سازی و گوئی عیالین فاعلین مفاعیلین چهار
 بار بر وزن چهار مستعلن فاعلین شود که بحر بسیط است و این دایره را
 مختلفه از آن گویند که ارکان بحور این دایره مختلف اند یعنی خماسی و
 بعضی رباعی و بحر وافر و کامل از یک دایره که موقوفه نام دارد منعکس شود
 چه اگر هشت مفاعلاتن بر خط دایره نویسی و از مفا شروع کنی بحر وافر
 و اگر از علتن آغاز کنی و گوئی که علتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن
 بر وزن چهار متفاعلین شود که بحر کامل است و این دایره را باعتبار الف
 و اشوا و ارکان موقوفه نام نهاده و بحر متد ارک و متقارب منعکس از
 یک دایره است زیرا که چون چهار فاعلین بر خط دایره ارقام نمائی و
 از مفعول آغاز سازی و فاعلین چهار بار گوئی بحر متقارب باشد و اگر
 از لن آغاز سازی و گوئی که لن مفعول فاعلین فاعلین فاعلین فاعلین
 فاعلین باشد که بحر متد ارک است و این دایره را متفقد باعتبار اتفاق ارکان

بحر این دایره که همه خمسی اند و مرکب از دوازده مجموع و سبب خفیت نامیدند
و بعضی ششبه هم گویند صورت دوازده گانه مذکوره نیست -



و بحر نهرج و رجز و رمل و فنک از یک دایره است با این صورت که اگر مفا
را چهار بار خط دایره نویسی و از مفا آغاز کنی بحر نهرج باشد و اگر از عین
شروع کنی و گوی عین مفا عین مفا و بار بر وزن چهار سته فعلن شود
که اصل بحر جز است و اگر از لن آغاز کنی و گوی لن مفا لن مفا لن
مفا لن وزن چهار فاعلاتن گردد که بحر رمل است و این دایره را تجلیه
بفتح لام از آن گویند که این سه بحر را از بحر دایره مختلفه گرفته اند

مفاعیلن را از طویل و مستفعلن را از بسیط و فاعلان را از مدید و
اجتناب در لغت چیزه از جای بجای بردن است و عجم این دایره را
موتلفه نامیده اند بسبب الفت ارکان با هم دیگر صورت دایره نیست -

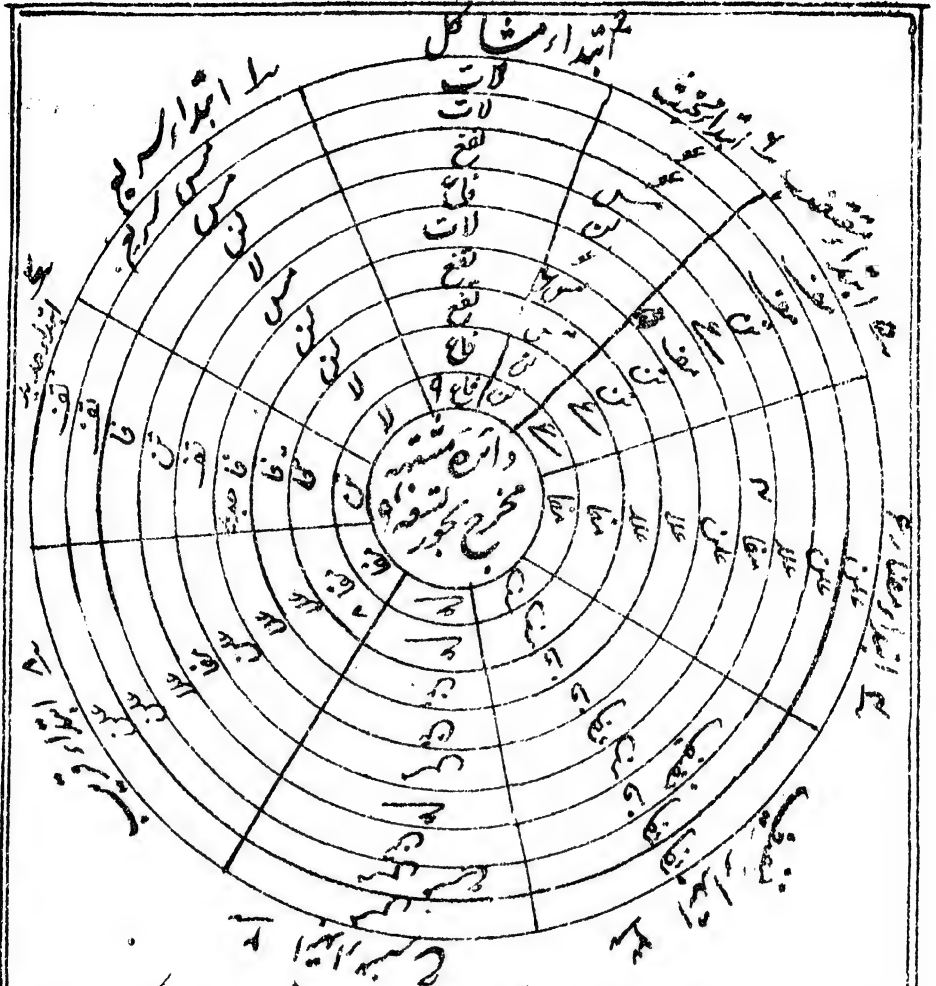


و شش بحر که سیر و منج
و خفیف و مضارع
مقتضب و محبت اند
و قتی که سدس یعنی شش
ارکان داشته باشند
از یک دایره مشتبه برین
می آیند چرا که اگر مستفعلن

مستفعلن مفعولات که بحر سریع است بر خط دایره و از مستفعلن دوم آغاز
و بر اول تمام کنی و گویی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر منشرح بود از تفععلن
مستفعلن دوم آغاز کنی و بر سر آن تمام نمایی تفععلن مفعولات مس -
تفععلن مس بر وزن فاعلان مستفعلن فاعلان شود که بحر خفیف است و اگر
از علن مستفعلن دوم شروع سازی و بر مستفعلن او تمام کنی و گویی علن مفعولات

مستفعلن
ستفعلن کن بر وزن مفاعیلین فاعلاتن مفاعیلین گرد و که بحر مضارع است
و اگر از مفعولات شروع کنی و بر استفعلن دوم تمام سازی و مفعولات استفعلن
مس تفعلن گوئی بحر مقتضب باشد و اگر از عولات شروع کنی و بر مفاعلات تمام
سازی و گوئی عولات مس تفعلن مفع بر وزن استفعلن فاعلاتن
فاعلاتن شود که بحر محبت است این و ایره را مشتمله از آن گویند
که مس تفعلن و فاعلاتن منفصل که مرکب از و تدمزوق و دو
سبب خفیف اند استفعلن و فاعلاتن که مرکب از و سبب خفیف
و و تدمزوق اند مشتمل بر از و آنچه اول و ثانی بحر محبت و خفیف
و مضارع تعلق دارد و ثالث و رابع بحر دیگر و بعضی این فرق
را اعتبار می دانند لهذا
بشت رکن قرار داده
چنانکه در بیان ارکان
گزشت صورت دایره
اینست این دایره
موافق عروض سیف

نوشته شده است شانه زده بحر بحر قریب و جدید و مشاكل از دو ایر
 مذکور تفصیلی که گذشت بیرون می آیند و سه بحر مذکور باقی میماند
 اگر چه صاحب تقویت الشعر اطرقت استخراج هر سه بحر مذکور هم از
 دایره مشتمله نوشته است مگر صورت دایره که شش بحر سابقه مخ این
 سه مذکور می بر آید ثبت نکرده نحیف صورت دایره که نه بحر
 از آن بر می آید برای تسهیل تفهیم طالبان تجوید نموده منقش میسازد
 تا عروس مراد کمال حسن و رعنائی بر کرسی زیبایی جلوه نماید و طریق
 استخراج بحر سه مذکور گذشته و بحر ششم مذکور باقی مانده بدین طور بیرون
 می آیند که اگر از تفعّل مستفعلن اول شروع نمایی و بر مس او ختم کنی و گوئی
 تفعّل مستفعلن مفعولات مس بر وزن فاعلاتن فاعلاتن مس تفعّل
 باشد که بحر جدید است و اگر از علن مستفعلن اول این ابتدا سازی و بر مستف
 او ختم کنی و گوئی علن مستفعلن مفعولات مستفعلن بر وزن مفاعیلن مفاعیلن
 فاعلاتن باشد که بحر قریب است و اگر از لات شذوع کنی و بر مفعول تمام
 ولات مستفعلن مستفعلن مفعول گوئی بر وزن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن
 باشد که بحر مشاكل است صورت دایره اینست -



اگر چه صاحب غیات اللغات وایره مشتمله چنان ثبت نموده که از ان
 بحر مضارع و مقنصب و محبت و مشرع بر می آید و یک دایره مشرع و مشرع
 متاخرین افزوده که از ان بحر مشا کل و مشرع و جدید و خفیف و قریب تنگ
 میشوند لیکن از این دایره سجده کوره سالم نمی آید بلکه همه مزاحف
 استخراج میشوند لهذا ان طریق غیر سالم را گذاشته طریق سالم اختیار نمودم
 فصل سوم در وجه تمییز بیت و مصرعه و اجزای آن بد آنکه بیت در لغت

ابتدا و ضرب آید آن را حشو خوانند چنانکه شاعر در نظم آورده است
 اول از مصراع اول صدر دان و آخرش میدان عروض ای کاروان
 اول از مصراع ثانی ابتدا است و ضرب باشد آنکه اندر انتهاست و هر چه باشد
 در میان این چهار و حشو میدان از عروض ای هوشیار پس در بیت
 مشن صدر و ابتدا عروض و ضرب یک یک باشد و حشو چهار و در سطر
 و در بیت مربع حشو نباشد و در شنی بجز صدر و ابتدا نباشد چنانچه چهارم
 نسبت و تعداد هر یک از اجزای خمسة مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت
 یعنی مشن و سدس و غیره ازین جدول ظاهر است -

شماره از اقسام	نام کن	تعداد	در بیت	تعداد هر یک از اقسام اربعه بیت			
				مشن	سدس	مربع	مشن
۱	صدر	یک	اول	یک	یک	یک	یک
۲	ابتدا	یک	اول	یک	یک	یک	یک
۳	عروض	یک	اول	یک	یک	یک	یک

با اعتبار اولیت و صدرت آن
 با اعتبار ابتدا و مصراع ثانی از و
 عروض در لغت یعنی ستون خمیه است
 چون این کن هم ستون بیت است
 که بدین آن قیام بیت و وزن او معلوم
 نمیشود باین اسم موسوم گردند

ابتدا و ضرب آید آن را مثنوی خوانند چنانکه شاعری در نظم آورده است
اول از مصراع اول صدر دان و آخرش میدان عروض ای کاروان
اول از مصراع ثانی ابتدا است و ضرب باشد آنکه اندر انتهاست و هر چه باشد
در میان این چهار و خوش میدان از عروض ای هوشیار پس در بیت
مثنی صدر و ابتدا و عرض و ضرب یک یک باشد و خوش چهار و در مثنی
و در بیت مربع خوش نباشد و در مثنی بحر صدر و ابتدا نباشد چنانچه و هر
نسب و تعداد هر یک از اجزای غنیه مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت
یعنی مثنی و مبدس و غیره ازین جدول ظاهر است -

شماره بیت	نام بیت	تعداد هر یک از اقسام اربعه بیت
۱	۲	۳
۱	۲	۳
۲	۳	۴
۳	۴	۵

تعداد هر یک از اقسام اربعه بیت

مثنی مبدس مربع مثنی

۱ صدر اول مثنی با اعتبار اولیت و صلاحت آن یک یک یک یک

۲ ابتدا اول مثنی با اعتبار ابتدا مصراع ثانی از و یک یک یک یک

۳ عروض رکنی عروض عروض رخت یعنی ستون خیمه است
اول چون این کن هم ستون بیت است
که بدین آن قیام بیت و وزن او معلوم
نمیشود و این اسم موسوم کرده اند

شماره اجزای بیت	نام ارکان	صفت اصطلاحی	توضیح	تعداد هر یک در اقسام اربعه بیت		
				شش	سب	مربع
۴	مرب	ارکان آخر مطلع	باقیبارانیکه مثل عروض است چون مرب در لغت معنی مثل است	یک	یک	یک
۵	خشو	هر کس میان دو عروضی بیاید اند او ضرب باشد	خشو در لغت معنی آگنده و پیچیده است چون میان دیگر ارکان واقع میشود باین اسم موسوم گردند	چهار	دو	۰

فصل چهارم در تقطیع و معرفت موزونیت و ناموزونیت بیت بدانکه تقطیع در لغت پاره پاره کردن است و در اصطلاح عروضیان عبارتست از برابر نمودن اجزای بیت با رکان بحر که آن بیت در آن بحر از بحر مذکوره باشد بطوریکه متحرک مقابل متحرک و ساکن مقابل ساکن افتد بلا لحاظ خصوصت حروف و حرکات از صنف و فتح و کسر مثلاً لفظ آلهی بروزن فعولن است و بلبیل بروزن فعلن و مضاجتن بروزن مفاعیلن پس در تقطیع هر بیتیکه بوزن ارکان بحری از بحر درست باشد موزون است و اگر درست نباشد ناموزون پس بحر مذکوره میزان اشعار اند و ارکان آنها اوزان و ابیات و اشعار موزون و سنجیده و تقطیع سنجیده و در تقطیع مذکور حروف ملفوظ معتبر اند نه مکتوبه

از این جهت جایز است که حروف یکصراع زیاده از حروف مصراع دیگر باشند
 و هر دو مصراع هموزن بود چنانچه درین بیت شمر ششت سرور ابل که محکم بن خالص
 دو خوان سه خوان دو سه خوان خلوت خوان چه خوان که نخواست و در مصراع
 اول بست و دو حرف است و در مصراع دوم چهل و سه حرف و نیز در قطع
 بعضی حروف ساکنه متحرک شوند و بعضی ساقط و بعضی همچنان ساکن مستقر باشند
 پس بیان هر قسم از اقسام ثلثه بعضی حروف مکتوبه غیر ملفوظه و ملفوظه غیر مکتوبه
 و بعضی حروف ساکنه و گاهی متحرک باشند و گاهی ساقط و گاهی مستقر
 ساکن علیحدّه علیحدّه در جدول برائے سرعت تفهیم و تلاش نموده می آید
 بدانکه حروف ملفوظه غیر مکتوبه چهار اند الف و یاء و او و حرف مشدّد و و و و
 راع و ضیان می نویسند ملفوظه غیر مکتوبه نیت چنانچه بیان هر حرف از این
 جدول مع اقسام آن معین است -

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
۱	الف	الفیکه از شباع یعنی در ارضی کشیدن فتح الف حاصل شود	همچو الف آمد و آید که بر وزن فعلن است و تقطیع دو الف نوشته شود بدین صوت ا ا	این الف را محدود هم گویند

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		الفیکه در رسم خط نوشته میشود	چون الف رحمن و سلمین و نند او و لک	
۲	یا	یا یک از اشباع کسره حاصل آید	مثل کسره من بید و تقطیع یا نوشته شود بدین صورت من بیدل بروزن فعالین	این ایامی بطبیعی
		یا یک بعضی را الفاظ عربیه خوانده میشود	همچو یاکه بود و تقطیع بدین صورت نوشته شود بی بروزن فعل	
۳	واو	واو یک از اشباع صمه حاصل شود	همچو واو و او و ط و اس که بروزن فعالین است	
		واو یک در بعضی الفاظ عربیه خوانده شود	همچو واو که بروزن فعل است	
۴	حرف شد	حرف شد و مطلقاً	همچو راسه فرخ و فرم که بروزن فعالین است و تقطیع دو حرف نوشته شود بدین صورت فرخ و فرم	

تکرار	نام	اقام حروف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		<p>و او یک برای بیان خبر باشد و مفعول باشد</p>	<p>مثل و او و تو و چو چنانکه سه همچو تو که در دوسم ادگیری تقطع همچو کوه متعلق در دوسم متعلق دیگر متعلق</p>	<p>و اگر مفعول باشد ساقط نشود چنانچه در دیگری در دوسم و مثل تو قطع دیگری در فا علاتن دوسم کوفا علاتن مثل تو فاعلن</p>
۳	بای میوز	<p>بای یک برای بیان خبر ما قبل خود آید خواه باشد همچو خنده و گریه یا گریه مثل که وجه و سه شبر طیکه در میان مصرع واقع شود و مفعول گردد</p>	<p>همچو گریه کردم خنده کوی قطع گری کردم فاعلاتن خند کوی فاعلاتن و اگر مفعول باشد سحرکت کسب چکا او یا نویسند در قطع همچو گری من بروزن متعلق و اگر در آخر مصرع واقع شود ساقط نشود چنانچه غنچه پیش دینت لب بسته قطع غنچه پیش فاعلاتن دینت لب فاعلاتن بسته فعلن و گاهی در میان مصرع حرف ساکن واقع شود و ساقط نشود چون خنده چه کنی به گریه من قطع خنده چه فعل کنی بگر فاعلاتن من فعلن</p>	<p>بعضی این را از قبیل اقام لفظ وصل میدارند</p>
۴	بای شکاری	<p>بای سانسکه مشرق الف مشرق واقع سود مفعول نشود</p>	<p>همچو شمس دین مصرع سیفی اربع عشق او جدا نشین قطع سعد از عشق فاعلاتن قی او جدا</p>	

شماره	نام	اقسام حروف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
			فاعلن منتهین فعلات و اگر ملفوظ شود ساقط نگردد همچون سه هست یعنی از دعا گو یان مجاوز را و با تقطیع هست یعنی فاعلاتن از دعا گو فاعلاتن با مجوز فاعلاتن زار او فاعلن	
	یا نیک از اجتماع ساقط شود	مثل قولی الحق و غازی الدین و ابی الفضل	همچنین یا نیک از اجتماع کلمات اردو ساقط شود مثل لفظ محمد و محمدین و غیره	

بیان بعضی حروف ساکنه بدانکه اجتماع دو ساکن در وسط مصراع و اجتماع سه
ساکن در وسط یا آخر مصراع نزد عروضیان ثقیل است لهذا گاهی ساکن
غیر اول را ساقط کنند و گاهی متحرک سازند پس برای این دو قاعده
منضبط کرده میشوند قاعده اول اگر دو ساکن در وسط مصراع جمع شوند و اول
از حروف مد باشد که الف و واو و یاء است و ثقیله حرکت ماقبل موافق آن باشد
و ساکن ثانی نون بود ثانی را ساقط کنند چنانچه چون کنم و جان بر م
و چنین روم که بر وزن فاعلن است در تقطیع بدین صورت نوشته شود
چو کنم فاعلن جابر م فاعلن چی روم فاعلن - و اگر ثانی غیر نون باشد

چون یار و نوز و عید و یا اول غیر حرف مده چون لفظ امن و عون و
 و عین و یا نه اول مده باشد و ثانی نون چون شکر و حمد و در وسط مصراع
 واقع شوند ساکن ثانی را متحرک سازند چون یار شود امن جو و شکر گو بر وزن
 فاعلن و اگر در آخر مصراع دو ساکن جمع شوند هر دو بحال مانند خواه مده و
 نون باشند یا غیر آنها مثل لفظ چون و حوز جان و ملک چین و گوئی یار و
 ملک امن و حاجی شکر که بر وزن فاعلات است - قاعده دوم اگر سه ساکن
 در وسط مصراع جمع شوند ساکن اول مده باشد و دو ساکن بعد مده متقا^ل
 یک متحرک واقع شوند اول از دو ساکن سواست مده متحرک گردد و ثانی سا^ط
 شود چون کار و برکش و گوشت خور و کیت و لبر بر وزن فاعلاتن
 و اگر آن هر دو ساکن مقابل دو متحرک واقع شوند هر دو متحرک باشند چون
 گوشت خور و حییت شی^ی بر وزن فاعلاتن و اگر در آخر مصراع در آیند ساکن
 سوم سا^ط شود چون جو کار و خور گوشت و شی^ی حییت بر وزن فاعلاتن
 ازین هر دو قاعده واضح گشت که در سه جاعز فاعلاتن ساکن سا^ط
 شود و درست با متحرک برای زیادت تصریح درین دو جدول هر قسم
 امشد نوشته میشود -

جدول در بیان ساکنینکه متحرک شود

شمار	نام ساکنینکه متحرک شود	تمشیل و تشریح	کیفیت هر صوت
۱	نونی ساکن مدده	چون جهان و جان سعدی فرماید سه	اگر در آخر مصراع
	اگر بی صراع	بنام جهاندار جان افترین تقطیع بنام فعلین	اقتضا سازد باشد
		جهاد افعلولن رجا افعلولن فرزن فعلول	مثل تون فرین
۲	ثانی از دو ساکن	چنانچه درین مصرعه سه کار و برکش گوشت	در کمال ماند اول
	بعد مد اگر مقابل	برکش تاسپ یا تقطیع کار برکش فاعلان	از دو ساکن متحرک
	یک متحرک در وسط	کوش برکش فاعلان تاس رافاعلان	شود چنانچه در جدول
	باشد		ثانی نماید
۳	سوم از سه ساکن	چنانچه درین مصرعه سه تا چو سینی بنوای شمع	اول دانسته
	اگر در آخر مصراع	مراسر گوشت یا تقطیع تاسپ فاعلان	بمال ماند
	باشند	ستای ششم فاعلان عمراسر فاعلان گزیر	
		فعلان	
		جدول دوم در بیان ساکنینکه متحرک شود	
	نام ساکنینکه متحرک شود	تمشیل و تشریح	کیفیت هر صوت
۱	دوم از دو ساکن	چون در مصرعه سه یار را برین نظر بسیار بود	اگر در آخر مصراع تمام
	نونی بعد مد اگر در وسط	کاشک تقطیع یار را بر فاعلان برین نظر بسیار بود	شود ساکن ماند چون
	مصراع باشند	یار بود سه فاعلان کاشک فاعلان	اولی بود زنی فاعلان

[illegible]

باید دانست که تقطیع اشعار علم جمیع اوزان مروجیه بخورند کوره و اقسام
وارکان آنها واجب و لازم است تا تقطیع حقیقی از غیر حقیقی ^{نشود} شناخته
و امتیاز فیما بین آنها حاصل آید چنانچه درین صراع ^{سه} بنام جهاندار جانان
که در بحر تقارب است تقطیع حقیقی بدینگونه است که بنامی فعلون چهار دانگون
چهار آفرین فعلون چنانچه گزشت و تقطیع غیر حقیقی نیز بدینطور ممکن است بنام
فعلون جهاندار فاعیل جانان استغفلن و این وزن تقطیع غیر حقیقی
بر بحر ارجح و نه مروج و اقسام آنها نیست و علم جمله اوزان و اقسام
بحر و ارکان موقوف بر علم زحافات است تا بحر سالم و غیر سالم
و ارکان سالمه و غیر سالمه معلوم شود و علم جمیع اقسام بحر و ارکان حاصل
آید لهذا بیان زحافات کرده میشود - فصل پنجم در بیان زحافات

بدانکه رکنی که بر اصل وضع باشد و در آن تغییر نشده باشد آنرا اصل
 گویند و اگر در آن تغییر شده باشد آنرا مزاحف نامند و این تغییر گاهی بجز
 چیزیست بود چنانچه مفاعیلان بزیادت الف در رکن مفاعیلین و گاهی بقصان
 چون مفاعیل بعد نقصان فون حرکت لام از وازعرو صیان مطلقا و این
 جمله تغییرات را زحاف گویند و بعضی تغییر را که در سبب پاه یا بد زحاف گویند
 و تغییر اینکه در او تاد و فواصل باشد آنرا اعلل نامند زحاف یکبر را جمع زحف
 بفتح و سکون حاست و زحف در لغت از اصل دور افتادن است و رکن چنانچه
 نیز به باعث تغییر مذکور از اصل خود دور می افتد و عادت عرو صیان چنین جاری
 شده که تغییر مذکور را زحاف بلفظ جمع گویند نه زحف بلفظ مفرد و نیز زحافات
 بر دو قسم است بسیطه و مرکبه بسیطه آنکه فقط یک زحاف باشد و مرکبه آنکه
 از دو زحاف مرکب باشد بدانکه رکن مزاحف اگر بر وزن غیر مانوس باشد
 بجایش وزن مانوس نبندد و اول را منقول عنه و ثانی را منقول گویند چنانچه
 تعریف زحافات و امثله و غیره ازین جدول ظاهر و مشکف است -

جدول در بیان زخافات

نوع	نام نشانه	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال برای ذکر در کتاب	مثال برای ذکر در کتاب	مراحت بیرون از کسب و کار و بر نفس و اوقات شغله		کیفیت غرض
						استقلال از کسب	استقلال از کسب	
۱	اضطرار	لا غرور در کسب	استحسان و استعانت	تفاعل	فاعلین و فاعلات	تفاعل	تفاعل	بجز بجز کمال علی و غیره دیگر نیاید
۲	جست	استحسان و استعانت	استحسان و استعانت	تفاعل	فاعلین و فاعلات	تفاعل	تفاعل	بجز بجز کمال علی و غیره دیگر نیاید
۳	رفض	استحسان و استعانت	استحسان و استعانت	تفاعل	فاعلین و فاعلات	تفاعل	تفاعل	بجز بجز کمال علی و غیره دیگر نیاید
۴	میل	استحسان و استعانت	استحسان و استعانت	تفاعل	فاعلین و فاعلات	تفاعل	تفاعل	بجز بجز کمال علی و غیره دیگر نیاید

تقدیر	مهم	نکات	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	شاکرین	مراصف	مراصف	مراصف	کیفیت ضروری
۱	تقیض	ایضا	فراموش کردن	ساکرین کردن	معاظتن	معاظتن	معاظتن	معاظتن	بجز اضر نیاید
۲	تقیض	ایضا	گرفتگی به پیچ	استقامت حرف پنجم	معاظتن	معاظتن	معاظتن	معاظتن	در بعضی موارد می آید
۳	تقیض	ایضا	بستن با بند و ساق بستن	استقامت لام حرکت	معاظتن	معاظتن	معاظتن	معاظتن	مختص جبر و انحراف
۴	تقیض	ایضا	بازداشتن	استقامت حرف پنجم	معاظتن	معاظتن	معاظتن	معاظتن	قاع لا تنفع من قبل تضرع
۵	تقیض	ایضا	پراگنده شدن	حرف کی از دوازده	فاعدات	فاعدات	فاعدات	فاعدات	در بعضی موارد واقع شود
۶	تقیض	ایضا	نقص	حرف کی از دوازده	فاعدات	فاعدات	فاعدات	فاعدات	در بعضی موارد واقع شود

۱۰	اولیت	"	داسن در کثرت	زیادت الف و در و در بحر یک در آخر کرک انشد	شفا عدل و فاعل و شفعن	شفا عدل و فاعل و شفعان			مدینه و مد الکلیه بسبب کامل و سرخ و شرج و شغف و الخ و غیره مخصوص بر وزن فاعل
۱۱	جینج	"	تمام کردن	زیادت الف و آخر سبب یک در عرو من مزید باشد	مفعلن و فاعل و فاعل	مفعلن و فاعل و فاعل	فاعلاتن و فاعلات	شفا عدل و فاعل و شفعان	در خرج و رطل و مصالح و شفا و رطل و مدید و رطل و عین الکلان و رطل و رطل
۱۲	ترتیل	"	و اسم شمعین و در انکر دین	زیادت الف و در که سبب یک در و در بحر یک در و در بحر یک در	شفا عدل و فاعل و فاعل	شفا عدل و فاعل و فاعل	شفا عدل و فاعل و فاعل	شفا عدل و فاعل و فاعل	مختصر لعل بی بحر کامل و در و مختصر لعل بی بحر کامل و در
۱۳	عرفت	ایضا	اند نخستن	اسماء و شمعین و در بحر یک در و در بحر یک در	مفعلن و فاعل و فاعل	مفعلن و فاعل و فاعل	مفعلن و فاعل و فاعل	مفعلن و فاعل و فاعل	در رطل و رطل و شفا و رطل و در رطل و رطل و شفا و رطل
۱۴	تلف	رب	برید و خوش و در بحر یک در	اسماء و شمعین و در بحر یک در و در بحر یک در	مفعلن و فاعل و فاعل	مفعلن و فاعل و فاعل	مفعلن و فاعل و فاعل	مفعلن و فاعل و فاعل	مختصر بحر و اول

[illegible]

کتاب	نوع	کتاب	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال کتاب که در آن	منقول	بخش	نوع	نوع	نوع	کتاب	نوع
۳۹	شکل	کرب	پاچی پایه برتن - برتن -	اجتماع جنین و کف	فعلاتین متفعلن	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین
۴۰	قص	کرم کردن	کرم کردن	اجتماع عصب و کف	مفاعلاتین	مفاعلاتین	مفاعلاتین	مفاعلاتین	مفاعلاتین	مفاعلاتین	مفاعلاتین	مفاعلاتین
۴۱	کشف	بریدن پاشنه شتر	بریدن پاشنه شتر	اجتماع خدنه و قطع در نفوس	مفعولات	مفعولات	مفعولات	مفعولات	مفعولات	مفعولات	مفعولات	مفعولات
۴۲	شکر	برکندن	برکندن	وفا علائق اجتماع خرم و جب	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین	فعلاتین

[illegible]

ردیف	نوع	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال که بیان کند رابطه و آنچه شده	مزاخص غیر متغیر	مزاخص متغیر		کیفیت ضروری
						مفعول	مفعول عنه	
۳۳۹	مقتضی	تجید یا تکیه	اجتماع حرم و مقتضی	معاذلتن	.	مفعول	فاعلتن	مختص و ملحق افروز کردن شکر را مقتضی گویند -
۳۴۰	مقتضی	بزرگواران	اجتماع حذف و فقر	معاذلتن	.	فعل	منافع	مختص بفضای رخسار مذکور را ایستاده نامند -
۳۴۱	مقتضی	بزرگواران	اجتماع خرم و بزم	معاذلتن	فاح	.	.	بعد از در شدن بزم و ملحق و با بیا حرکت ما قبل فاح باشد این را از آن گویند مختص بفضای رخ -
۳۴۲	مقتضی	بزرگواران	اجتماع حرم و قطع	معاذلتن	فعل و ثانی	مفعول	مفعول عنه	در شکر کردن المانع و مخلوع گویند -
۳۴۳	مقتضی	بزرگواران	اجتماع حرم و قطع و فقر	معاذلتن	فعل	.	.	در سطح فضایی آید و بعد از این کن امر بوجه گویند -

[illegible]

[illegible]

فایده

بنمید زحافات مذکوره جذع و هشتم و جفت و زل و شتر و حذف
و رفع و شجر و پنج موضوعات عجم اند باقی موضوعات عرب و نیز دوازده
زحاف که قشر و حذف و هشتم و جفت و زل و شتر و جذع و جفت
و اسباب و اذالت و ترفیل است مخصوص اخر با عاریض و ضر و بانه
و باقی را در سایر ارکان ثبت آوردن جایز نیست -

جدول بعضی از فروع ارکان مشتمله که بعد زحافات بماند و در استعمال زیاده آید

فروع فاعیلین	فاعلاتین	مستقلین	مفاعلاتین	فاعلاتین	فاعلاتین	فاعلاتین	فاعلاتین	فاعلاتین	فاعلاتین
۱	سبغ	فاعلاتین	سبغ	فاعلاتین	سبغ	فاعلاتین	سبغ	فاعلاتین	سبغ
۲	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین
۳	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین
۴	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین
۵	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین
۶	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین	مفاعلاتین	مقبولین

[illegible]

تفاعلن	فعلون	فاعلن	مفعولات	مستغنى عن
١	مضمر	مستغنى عن	مفعول	مفعول
٢	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
٣	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
٤	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
٥	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
٦	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
٧	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
٨	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
٩	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
١٠	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول
١١	مفعول	مفعول	مفعول	مفعول

[illegible]

فصل ششم در بیان اوزان بحور سلمه و مزاحفه - بدانکه از تکرار اصول
ارکان بحور مذکوره و فروع آنها افراد و ترکیبها اقسام و اوزان
بحور بشمار حاصل میشوند ازینجهت نزد بعضی اوزان رباعی
بدیهه قرار میگیرد مثلاً اگر فاعلن را که اصل رکن بحر متدارک است و

فنل مجنون و فطن مقلوع و فعل مقلع را که سه فرع منجمد فروع آن
 هستند افراداً و ترکیباً استعمال کنند چهار صد و بست بحور بدنیطور
 حاصل می آید که از تکرار هر چهار هشت بار افراداً چهار بحر متدارک ششم
 حاصل میشود و از تکرار شش بار چهار بحر سدس و از تکرار چهار
 بار چهار بحر مربع که محله دوازده بحر شد و اگر بعضی را به بعضی ترکیب
 دهند آن بردو قسم است یکی آنکه در و کد امی رکن دیگر بار مکرر نشود
 دوم آنکه مکرر شود اول بر سه نوع است یکی ترکیب ثنائی یعنی دو رکن
 دوم ثلاثی سوم رباعی پس اول از ضرب چهار در سه دوازده وزن
 است که از تکرار آنها چهار بار دوازده بحر ششم و دو بار دوازده بحر
 حاصل میشود و در ثنائی از ضرب دوازده در دو بست و چهار وزن
 می آید و از تکرار آنها دو بار بست و چهار وزن سدس حاصل می آید
 و در سوم از ضرب بست و چهار در یک همان بست و چهار وزن حاصل میشود و
 از تکرار این دو بار بست و چهار بحر متدارک ششم حاصل میگردد پس جمله اوزان ترکیبی
 قسم اول شصت شد و بحور حاصله از آنها هفتاد و دو مع بحور اوزان مفردة
 مذکوره چهار و شصت و چنانچه ازین جدول ظاهر است -

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و قسم ثانی برده نوع است یکی آنکه دو آزده اوزان ترکیب ثنائی با هم
 ترکیب داده رباعی گردانیده شود درین صورت یکصد و سی و دو
 وزن رباعی و بحر ششمین مقدارک از ضرب دو آزده در یازده حاصل
 میشود مثلاً اگر فاعلن فعلن وزن اول را اول آورده با فاعلن فعلن
 وزن ثانی ترکیب دهند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و همچنین باده
 اوزان باقی یازده وزن رباعی خواهد شد همین طور اگر فاعلن
 فعلن ثانی را اول آورده با فاعلن فعلن وزن اول ثنائی ترکیب
 دهند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و همچنین باده باقی یازده
 دیگر وزن رباعی پیدا خواهد گردید پس ازین ظاهراً است که از ترکیب
 هر وزن از اوزان مذکور ثنائیه با دیگرده یا یازده وزن
 رباعی پیدا خواهد شد که جمعه یکصد و سی و دو وزن گردید
 کمالاً یخفت. دوم آنکه در هر وزن ترکیب ثنائی رکن اول
 یا دوم را دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند مثلاً در فاعلن فعلن کن
 اول دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند و گویند فاعلن فعلن فاعلن
 فعلن یا رکن ثانی مکرر کنند و گویند فاعلن فعلن فعلن فعلن

درین نوع از هر وزن ثنائی دو وزن رباعی حاصل خواهد شد
 و جمله بست و چهار وزن از ضرب دو آزده در دو حاصل خواهد شد
 و بست و چهار بحر ششم مقدار ک حاصل خواهد شد سوم آنکه رکن
 اول فقط دو مرتبه بعد ثنائی مکرر کرده رباعی گردانند چون
 فاعلن فعلن فاعلن فاعلن ازین تکریر دو آزده وزن رباعی
 و بحر ششم مقدار ک پیدا خواهد شد چهارم آنکه تکرار رکن اول
 دو مرتبه بدین طور نموده شود که یک مرتبه بواسطه و یک مرتبه بواسطه ک چون
 فاعلن فاعلن فعلن فاعلن ازین ترکیب هم دو آزده وزن
 رباعی و بحر ششم خواهد گردید که جمله چهل و هشت وزن رباعی
 و بحر ششم مقدار ک گردید از تکریر دو مرتبه پنجم آنکه رکن اول
 با ثنائی یک مرتبه بلا واسطه آخر مکرر شود چون فاعلن فاعلن فعلن
 از تکریر رکن اول و فاعلن فعلن فعلن از تکریر رکن ثنائی ازین
 بست و چهار وزن ثلاثی و بحر سده س مقدار ک حاصل خواهد شد
 از ضرب دو آزده در دو و ششم آنکه هر دو رکن یک یک مرتبه مکرر شود
 چون فاعلن فاعلن فعلن فعلن ازین دو آزده وزن رباعی

و بجز ششمین متدارک پیدا خواهد شد. هفتم آنکه رکن اول یکمرتبه بعد
تکرار رکن ثانی یکمرتبه مکرر شود چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن
ازین ترکیب هم دوازده وزن رباعی و بجز ششمین حاصل میشود
هشتم آنکه رکن اول یکمرتبه بواسطه رکن ثانی غیر مکرر شود
چون فاعلن فعلن فاعلن ازین دوازده وزن ثلاثی و بجز
متدارک حاصل میشود که کل شصت اوزان و بجز از تکریر رکنی
یکمرتبه حاصل گردید و تمام اوزان و بجز از ترکیب و تکریر دوازده
اوزان ثنائی و دصد و چهل شد نهم آنکه اوزان ثلاثی بتکرار
رکنی یکمرتبه رباعی گردانیده شود مثلاً اگر در فاعلن فعلن فعلن وزن
اول ثلاثی رکنی را یکمرتبه مکرر کنند سه وزن رباعی حاصل میشود چون
فاعلن فاعلن فعلن تکرار رکن اول و فاعلن فعلن فعلن فعلن
تکرار رکن دوم و فاعلن فعلن فعلن فعلن تکرار رکن سوم پس جمله
اوزان رباعی و بجز ششمین هفتاد و دو گردید از ضرب بست و چهار
در سه. دهم آنکه رکن اول را در آخر یکمرتبه مکرر نموده رباعی گردانند
چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن که بست و چهار وزن رباعی و بجز

شش متدارک پیدا کردید و کل اوزان حاصله از ترکیب و تکمیل
 اوزان ثلاثی نود و شش وزن گردید پس جمله اوزان و بجز
 انواع قسم ثانی سه صد و سی و شش شدند منجمد این سی و شش
 وزن بحر مدس است باقی سه صد وزن بحر شش باقی ماند و جمله بجز
 مع چهار و شش تا اوزان و بجز مذکوره چهار صد و ست وزن بحر
 متدارک از افراد و ترکیب چهار رکن مذکور گردید از ان جمله
 شانزده وزن بحر مربع متدارک است و شصت و چهار وزن
 بحر مدس و سه صد و چهل وزن بحر شش متدارک حاصل شد
 برین استعمال دیگر اصول و فروع افراد و ترکیب قیاس باید کرد
 که قدر بجز حاصل خواهند گردید - لیکن در اینجا بجز مروج و مستعمله
 از بجز نوزده مذکوره و اقسام آنها مع اشک بیان کرده میشود
 و بر اے اینکه در تلاش بحرے از بحر و تقطیع شعرے از اشعار
 بر وزنی از اوزان وقت و نفا نباشد آنها در ضمن جدول
 بجز مذکور ثبت نموده میشود - **فایده** بحرے که در ان جمله ارکان
 سالم باشند سالم گویند ورنه برکن مزاحف مذوب نمایند

مثلاً اگر جمله ارکان یارکنه مجنون باشد بحر مخبون گویند و اگر جمله
ارکان یارکنه مطوی باشد بحر مطوی گویند و اگر بعضی رکن مجنون
و بعضی مطوی باشد بحر مخبون مطوی گویند و علی بن القیاس -

فایده دیگر ورنیکه از دو بحر میتواند شد از بحر که گرفتن آن از و آسان
باشد از آن اعتبار نمودن اولی است اگر چه از بحر دیگر اعتبار نمودن
هم جایز باشد مثلاً مفاعیلن شت بار را از مستفعلن مجنون ملحوظ داشتن
و از بحر بحر مجنون شتم اعتبارش کردن جایز است لیکن شمار کردن
آن از بحر بحر شتم مقبوض اولی است چنانکه گرفتن مفاعیلن از
مفاعیلن آسان تر است از گرفتن آن از مستفعلن کما هو الظاهر
فایده دیگر اجتماع دو وزن که در میان ارکان آنها زیاده تفاوت
و فرق نباشد جایز است و بیت ناموزون نمیکرد و چون مفاعیل
مفاعیل مفاعیل و مفاعیل مفاعیل فعلین چه تفاوت میان مفاعیل فعلین
زیاده نیست و علی بن القیاس چنانچه بعضی جا اشارت کرده خواهد شد -



جدول در بیان بجزایر و بلاد و اقسام آنها مع امثال

ردیف	نام بحر	وزن بحر	تعداد کوزه ها	نام شهر	شال شهر	بیان صفت و ذری
۱	بحر طویل شش سالم	فصلن ضاعلمن	۴ بار	بحر طویل شش سالم	بحر طویل شش سالم	تطبیح صحرای و اهل نیست با صحت توی حاکمنا صیلن بر فست فصلن توی کسر نه صیلن و در و در م برین قناس هست -
۲	بحر طویل و من فرات قبوض	فصلن ضاعلمن	۴ بار	شیرین	سر طیف من و کوه و طایفه اهل شکفت آباد و شیرین که این دولت از کجا	تطبیح صحرای و اهل نیست با صحت فصلن ضاعلمن
۳	بحر طویل شش سالم	فصلن ضاعلمن	۴ بار	جامی	دل زنجیرت او صغر خول خود را میخورد جان به بست با کسر جامه تن میدرد	تطبیح صحرای و اهل نیست با صحت فصلن ضاعلمن
۴	بحر طویل شش سالم العر و من الضرب	فصلن ضاعلمن	۴ بار	۰	از میان و دوشش ناتوان کیر سو زبان بکشد و نه درین سخن هیچ گو	تطبیح صحرای و اهل نیست با صحت فصلن ضاعلمن

۵	بوسید چاشنی عالم	ستفغان فاعلن	۴ بار	۲۰ می	چون خلد و خوش فرزند و شرف افتاده اوست	شکست چو چون خاورد خوش فصلن بوز
۶	بوسید شمشیر حین	ستفغان فاعلن	۴ بار	سعدی ۲۴	دانی چو گفت سلطان ملیح سخن	عرض و حضرت معجون است
۷	بوز و فو ترن سلم	معا علقن	۸ بار	سیفی ۲۴	پیش خد خدا که سوسه که بخت و خفا می گویی	
۸	بوز و فو ترن سلم	معا علقن	۴ بار	خلیل و بی بی	بوی چو گویی بجای گشته	
۹	بوز و فو ترن سلم	معا علقن	۸ بار	حلال آید	بوسید و غنچه گشته اگر او صبا نوز می گویی	
۱۰	بوز و فو ترن سلم	معا علقن	۴ بار	۰	معا خیاالت بنیاد چو شد که با نزار و افشته	اگر با تمام بخت و ناله که گویی بنیاد است خیاالت

و اما در این شعر که در این شعر است
 و اما در این شعر که در این شعر است
 و اما در این شعر که در این شعر است

[illegible]

تعداد کتب	نام کتب	وزن کتب	تعداد کتب	نام کتب	وزن کتب	تعداد کتب	نام کتب	وزن کتب	تعداد کتب
۱۱	شرح شمعین سالم	خفایین	۸ بار	حافظ رح	۸ بار	۸ بار	۸ بار	۸ بار	۸ بار
۱۲	شرح شمعین خرب	مفعول خفایین خفایین خفایین	۲ بار	۱۱ موم خفایین	۲ بار	۲ بار	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۳	شرح شمعین خرب	مفعول خفایین	۲ بار	حافظ رح	۲ بار	۲ بار	۲ بار	۲ بار	۲ بار
۱۴	شرح شمعین خرب	خفایین	۸ بار	سیفی رح	۸ بار	۸ بار	۸ بار	۸ بار	۸ بار
۱۵	شرح شمعین خرب	مفعول خفایین خفایین خفایین	۲ بار	۰	۰	۰	۰	۰	۰

۱۸	زنج قشون سبغ	فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن	۲ بار	سیفی	بزار می بدید تو کمانی ای پیدار جانان سکاه فی سینه کمانی شد ای سکه نمان	دریغ و رضی عزیز سبغ است
۱۷	زنج قشون سبغ	فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن	۲ بار	جای اسم	ترا المثل شکریه زود استجم کهر بار ترا خنده بود زودی و مگر گریه بود کار	درین بحر و رضی و عزیز سبغ است پای قشون
۱۶	زنج قشون سبغ	فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن	۲ بار	ناصر علی	دیدان ز رخ و فتن طرز ترش نمانیما پیشی آن صغیر بود عالم هدایما	چهار کسرخ است است و چهار سالم
۱۵	زنج قشون سبغ	فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن	۲ بار	سیفی	اگر شیخ مراراه خرابات نمودی میخوبت دلم با ده کد امانت نمودی	صدر و ابتداء الهرب و حشو با کوفت و هر رضی عزیز سبغ است و این قشون و دران جوانان و دشمن در یک سبغ جمع میشود
۱۴	زنج قشون سبغ	فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن فنا عیلمن	۲ بار	۰	مرا عشق و دانا کرد و نیکو هم جوایفی چو با نین سبغی تو ز خاک بود بر آبی	عزیز و رضی عزیز سبغ است و حشو

نفاذ و تحریر	نام بحر	میتوں اور کائنات	تعداد اشعار	نام شاعر	مشاعر	کفایت مرثیہ
۲۱	زنج سدس	مناجیل	۶ بار	سلطان	چو دید آن لوت کو محل نو لا بلا چو دید آنی در آمد لوت کو سے لا	
۲۲	زنج سدس	مناجیل	۶ بار	لوط	الا اکر سائے فرزندہ فرخام بالب دہ مکر کفام در عا م	عروض ضرب مقصورہ باقی ارکان سہ لم
۲۳	زنج سدس	مناجیل	۶ بار	لوط	کجا آن آموئے رخسار میدہ کہ دینا لکش در او حشی دودیدہ	عروض ضرب مقصورہ باقی سہ لم
۲۴	زنج سدس	مناجیل	۶ بار	•	تباخیر و بیار آن می خوش جوئی کہ جو رنگ بود با گل خود دروئے	تقطیع تباخیر مناجیل بیاد سہ مناجیل خنجر می مناجیل عروض وزن مقصورہ باقی کفوت

تلفاز بحرف	نام مجرور	ارکان مجرور و لزوم آن	تفصیل ارکان	نام شاعر	شارح	کیفیت مجروریه
۳۰	نزع مرجع سالم	مفاعیلن	۴ بار	•	بقدر و کل اندامے خوشا و قے که بخرامے	
۳۱	نزع مرجع کفوف مقصود	مفاعیل مفاعیل	۴ بار	•	یا ای بے بدخوسے یا از رخ گل بوسے	صدر و ابتداء کفوف هر و مض مرتب مقصود
۳۲	نزع مرجع کفوف مذوق	مفاعیل فعولن	۴ بار	•	ز کف تیغ جفا نہ ز لب کام مرادہ	صدر و ابتداء کفوف ہستند و مض و فخر بہ خند و ف
۳۳	نزع مرجع اعراب	فعول مفاعیلن	۴ بار	•	آں غمخیز خندان کو آن لعل خندان کو	صدر و ابتداء اعراب بہت و و فخر و مزہ سلم
۳۴	نزع مرجع سالم	مفعولن	۵ بار	•	من رفراقی سیمبر گشتہ ام و دیگر و در عشق کو شتم ہم و دیگر و بخواب و	لغض از اشتیاق و ان این کجرا بہسی و در مکن آوردہ اند

۵۵	زیر شمن مثال	سختعلن سختعلن سختعلن سختعلن	۲ بار	.	یارب چه شد که آن ترک ترک جهان کرد و چه شد آمو دکان وصل را از بخند بران کرد و چه شد	عزیز نه بگریب مثال سستی نه بگریب عالم
۵۶	زیر شمن طوی	مستعلن	۲ بار	.	بشکله که چو بنماز نسیم سحر می و ده چو شود گردن نشی میلو می با باد و بوی	الروح و روح تر به مثال با شمایان و زان شد مستعلن مستعلن مستعلن مستعلن
۵۷	زیر شمن طوی مجنون	مستعلن غافل علن	۳ بار	موت	وقت بار دما ده گرو در دل بهیج شو کون چنا به چو بود - طلب طلب اندو	چهار کردن طوی قهرم اندر چهار کردن چو
۵۸	زیر شمن کینه طوی طوی	غافل علن مستعلن	۳ بار	جامی	فغان کنان مهر سحر که کوی تو بیک زدم چو نیست به ایست تو ام با هم و در بیگم	درین چهار کردن کینه مقدم بر چهار کردن طوی اندوه بین بحر در مستعلن کجا کجا آید عاید است -
۵۹	زیر شمن طوی مجنون	مستعلن غافل علن مستعلن مستعلن	۲ بار	جامی	سرو خوانست که از نیست سبزه بخانی ماه گوشت که نیست بدین زیبا می	صدر و آید اسطوی و عرو و ض و مرب مستطوع و حشو ما به مستعلن و بعضی طوی -

تعداد کتب	نام کتب	اسکالن وزن	مقدار و حکمران	نام علم	شال شعر	کیفیت مرز و بر
۴۰	برزند ساسلم	ستفعلن	۱ بار	سین	عاشق معشرت کوثر در و دران گل گزار از کف جاتام بایان گل	تقطیع ساقی معشر استفعلن رشت کوثر در ستفعلن و دران گل استفعلن
۴۱	برزند ساسلم	مفعلمن	۱ بار	۰	نست مزاج تو نکارے و گرس می نخی، هیچ عالم نظرے	ستفعلن مفعلمن برآم راج سندس جت و بر کفتمن هم جاز است جنانچه شست نفلان دار بر شستن بخون کفتمن روا است
۴۲	برزند ساسلم	مفاعلمن	۱ بار	عاجی رحم	کفتمن که گردان بهار خوش هوا فرزون شعد دیر دل اندرون صفا	تقطیع دارم یک استفعلن زیبا رئی نادر می استفعلن
۴۳	برزند ساسلم	مفعلمن	۱ بار	۰	دارم یک زیبا کار سے تندر خوش شیخینا لبه لیلی رخسار خوش	
۴۴	برزند ساسلم	مفعلمن	۱ بار	۰	دارم سبک سگین در لی عیار سے غارتگرے عاشق کئے خوشخوار سے	

۴۵	بخیر مندر سلطوی مطلوع	منطقه منقطنه منقطنه	۱۰ بار	•	شوخ ستمک بخا جوئے سن گرا کند آہ نظر سوئے سن	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی
۴۶	بخیر مندر سلطوی مطلوع	منطقه منقطنه منقطنه	۱۰ بار	•	بجال منظر به عشق در طرب خوش بر حکم کثو ده	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی
۴۷	بخیر مندر سلطوی مطلوع	منطقه منقطنه منقطنه	۱۰ بار	•	مر نظر تا برخت فضا و طربست گلچین از نظر فضا و طربست	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی
۴۸	بخیر مندر سلطوی مطلوع	منطقه منقطنه منقطنه	۱۰ بار	•	عاشق شدم بر دلبر سے سکین دے سہین جے	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی
۴۹	بخیر مندر سلطوی مطلوع	منطقه منقطنه منقطنه	۱۰ بار	•	ایک تو مرمم من دی تو مرمم من	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی
۵۰	بخیر مندر سلطوی مطلوع	منطقه منقطنه منقطنه	۱۰ بار	•	شکل دلبر و من کو تو داری نباشد دلبر سے خواب به یکا چھت کمر کو با دو گر سے را	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی	عز و عز منظر به عشق و عشق باطلدی

منه مخفی خفته

تعداد کتب	نام مجلد	ارکان و وزن	تعداد اوراق	نام کتاب
۵۱	مطبعین بیخ	فواصلتین فاصلتین فاصلتین	۲ بدر	خلاف
۵۲	مطبعین بیخ	فواصلتین فاصلتین فاصلتین	۲ بدر	لو
۵۳	مطبعین بیخ	فواصلتین فاصلتین فاصلتین	۲ بدر	سینی
۵۴	مطبعین بیخ	فواصلتین فاصلتین فاصلتین	۲ بدر	حافظ
۵۵	مطبعین بیخ	فواصلتین فاصلتین فاصلتین	۲ بدر	حافظ

[illegible]

تعداد	نام کمر	ارکان و وزن	تعداد	تعداد
۶۱	رمل سخن مجنون مقلوبت سبع	فاصلات من فاصلات فصلان	۲ بار	۲ بار
۶۲	رمل سخن مجنون محبوت	فاصلات من فاصلات فصلان	۲ بار	۲ بار
۶۳	رمل سخن مجنون محبوت سبع	فاصلات من فاصلات فصلان	۲ بار	۲ بار
۶۴	رمل سخن مجنون محبوت سبع	فاصلات من فاصلات فصلان	۲ بار	۲ بار

بجور	نام بجور	ارکان وزن	مقدار	نام شجر	مشال	کیفیت ضرر
۷۰	رمل سد مخمور مقصود	فا علاتن فعلاتن	۲ بار	سیفی	شکرین لعل توکان ملک است گرچه شکر زنگان ملک است	صدر و ابتداء سالم و خوشمخون و عروض ضرب مخمون مقصود
۷۱	رمل سد مخمور محدوث	فا علاتن فعلاتن	۲ بار	۰	گر سخن زان لب سخن نوشت شود بستد از خنده زان کوشش شود	عروض و ضرب مخمون محدود است قطع اگر سخن را فا علاتن لب خون نو فسلاتن ش شود مفعلن
۷۲	رمل سد مخمور مقصود	فا علاتن فعلاتن	۲ بار	۰	مردی ز گرس او سید اند جادوئے غمزه او نمی خواند	عروض ضرب مقطوع است
۷۳	رمل سد مخمور مقصود	فا علاتن فعلاتن	۲ بار	۰	ایک روزی تو حیات جانست دیدم جایست شده و با تو ایست	انقطع یک روز فا علاتن تجا فی فعلاتن فعلاتن عروض ضرب مقطوع است

۸۲	کبریا	مستعملین مفعولات	۳ بار	۰	بکبریا است و لایزال با هم آن در شمار کرز شاکل گل در گلزار اجماع برین درو خا بر	آنکه نظم پیدا دست میر شاکل درین است دست بخونم کار کرده نگارین است	اگر در دست و موطی در موقوفه بود و عروض ضرب موطی یک موقوفه چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین یا مفسر این چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین از اجتماع بر چهار سیدت ناموزونان موقوفه	عروض ضرب موطی خورانی موطی
۸۳	مصحح متن مطوی موقوفه	مستعملین فاعلین	۳ بار	سیفی	کشت یوسف حکم سر شهیدان و هم جامد بقدری با رستم بدریدان و هم	کشت یوسف حکم سر شهیدان و هم جامد بقدری با رستم بدریدان و هم		
۸۴	مصحح متن مطوی موقوفه	مستعملین فاعلین	۳ بار	مولوت	دیده اهل طبع نبوغت دنیا پرفتن و پینا نگر چاه به شب بزم	دیده اهل طبع نبوغت دنیا پرفتن و پینا نگر چاه به شب بزم		
۸۵	مصحح متن مطوی موقوفه	مستعملین فاعلین	۳ بار	علیه الرحمه				

نوع	نام کجور	ارکان وزن	نوع کجور	نام شاعر	مثال	کیفیت وزن
۵۹	منهج ششون طوی مجهودع	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع	۲ بار	•	سین شیدم که خط بر آب نویسد آیت خوبی بر افتاب نویسد	عروض خرب مجرور مع باقی طوی از اجتماع این وزن با وزن ما قبل خود آیت ناموزون نمی شود -
۶۰	منهج ششون طوی هر فعل	مفتعلن	۴ بار	•	فصل بیان کن که بیایا گلشن رفتن کرد سر پای ساقی جو شش در مد نو کن مهر درشتان انوار	
۶۱	منهج ششون مخفوف	مفتعلن مفتعلن	۴ بار	•	فصل آن مد و در تر و مرغ سلیمان بخیر باز نماند بر یک صبا هم رفت که رفت	اگر یک مفتعلن مفتعلن مخفوف را در کجور مخفوف کرد در اینجا چه دشواری بود مخفوف است و هر چه بقصه و اجتماع برود حل نمیشود -

۹۱	شرح سئل	مستعمل فاعلات مستعملن	۳ بار	۰	شاه جهان با دوازده ناز بود که از شش خلق شاد باید بود	مجدد کاران مطوی
۹۰	شرح سئل مطوع مطوع	مستعمل فاعلات مستعملن	۲ بار	۰	بک بودیت اسیر شده جانم گر گزاری گریخت نتوانم	تقطیع سبک بود مستعمل بیت آید فاعلات شده جانم مطوع
۹۱	بحر خفیه بحرین	فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن	۲ بار	۲ بار	سبزه مانو و میدوید پیر نیامد تازه شده باغ و آن خار نیامد	صدر و اقباله سالم باقی بحرین آید صدر و اقباله بحرین با شده وزن خفیه بحرین کرد و فعلاتن فاعلاتن فعلاتن و الکر و روض و بحرین فاعلاتن بود بحرین بحرین با شده
۹۲	خفیه بحرین تقطیع	فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن	۲ بار	۲ بار	با تو که در در ما توان گنجین این سخن را که توان گنجین	با یک و فاعلاتن و اقباله گفتن فاعلاتن

کلیفیت عزیزی	شمار	نام شعر	تعداد کلمات	اثران و وزن	توضیحات	شماره
چون فاعلان را چنین و حق کنند فعلات شود و ضایع گردد گشت	ماه و پانچون من مشتتاب گشتن عاشقان که دید عوالب	سجفی	۲ بار	فاعلان مضاعفان مضاعفان	توضیحات	۴۳
چون فاعلان را چنین و حق کنند فعلان سکون بین شود	در سفر رفت ماه باره من خس که بر شده ستاره من	مولف	۲ بار	فاعلان مضاعفان مضاعفان	توضیحات	۴۴
برین وزن هدیه ثانی و وقت لطایم و پشت بهشت امیر خسرو	من نه تنها ز غرقت گلزار زاره بر این طبل از گلزار	الطایم	۲ بار	فاعلان مضاعفان مضاعفان	توضیحات	۴۵
وقت اشرار است -	وقت گل شد بهر گشتن دارم ذوق عالم مدام روشن دارم	جانی	۲ بار	فاعلان مضاعفان مضاعفان	توضیحات	۴۶
	محکم فکر مایه آمد چشم شامه کلاه آمد	۰	۲ بار	فاعلان مضاعفان مضاعفان	توضیحات	۴۷

۹۰	خفیف مجرب منع	فاعلاتن فاعلن فاع	۲ بار	۰	بر سر التفات یار است صفت نحو راه روزگار است	اگر بجای شے فاعلاتن فاعلاتن آرند در صدر ابتدا اجایز است
۹۱	مجر مضارع متعرب مجرب	مفعول فاعلاتن	۴ بار	مولف	تا قوت کس نباشد با قوت ناز عشق کندیده ام بندگان نامم بر اینچنینش	چهار رکن اضرب و چهار سالم
۱۰۰	مضارع شمرن مخرب منع	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان	۲ بار	جای م	اولی نوش خندت کام شکر و نازان سرماینت بر ورن از فم کت و نازان	صدر و ابتدا اضرب و عرض مفعول منع مشددا یعنی سالم و مفعول مفعول
۱۰۱	مضارع شمرن مخرب منع	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	۲ بار	۰	دل بے رخ تو صدمت جان را نمی شناسد جان بے لب تو گوهر کاران را نمی شناسد	صدر و ابتدا اضرب است و مشددا مفعول و مفعول و مخرب کلم
۱۰۲	مضارع شمرن مخرب منع	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	۲ بار	سیفی	بازم بگو آن لب میگوان گزیده است معلوم میشود که امر اخوان گزیده است	تقصیع باز مفعول و ای الی الی فاعلاتن بیگوک مفعول و مفعول است فاعلاتن -

شماره	نام بحر	ارکان وزن	تعداد	نام شعر	شأن	کیفیت وزنیه
۱۰۴	مصارع مشتم بهر رب کفوف محدوف	مفعول فاعلات مخملي فاعلات	۲ بار	سیفی	سیفی بر سی و کوه دیوانه از و خوابی سخن تو شد در جزو عالمگو	فقطیح سبعیغیب مفعول - سی و کوه فاعلات تدوین و ان مثا سیل تی از و فاعلات
۱۰۳	مصارع مشتم کفوف مقصور	مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات	۲ بار	جامی م	خوش آن منم هم مبار که بر طرف لاله از ار بند یار کفوف از یغیب جام خوشگوار	عروض ضرب مقصور است باقی ارکان کفوف الکرعروض و کوه محدوف باشد این وزن شود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات
۱۰۵	مصارع مشتم بهر رب کفوف مجموع	مفعول فاعلات مفاعیل فاع	۲ بار	-	تهیه به غیر نه دل در دست او که آتش فراق مرا سوخت او	مصدر و ابتداء الخبر عروض در ضرب مجموع باقی کفوف

۱۰۳	مضارع مشق الحزب مخفوف	مفعول فاعلات مفاعلی فارع	۲ بار	۰	عاشق شدم بر آن بت فاسا ز کار صبرم و ما و باغم او کرد کار	عروض حزب مجوف سبع
۱۰۴	مضارع مشق الحزب مخفوف	مفعول فاعلات مفاعلی فارع	۲ بار	۰	دیدار صفائی و پیر سبکی باز از خویش و آتش مایه بکفی	صدر و اتدا الحزب عروض و حزب مخفوف باقی ارکان بعض سالم و بعض الحزب -
۱۰۵	مضارع مکمل سالم	مضارعین فاعلات مفاعله مکمل	۲ بار	۰	نیچو هم کیدم از تو عهد آتش تو با شعیب را بن بر کجا بستیم	
۱۰۶	مضارع مکمل الحزب مکفوف	مفعول فاعلات مفاعله مکمل	۲ بار	۰	ای نازنین که ماه منی اشب رحم کن جوشت همنی اشب	تقطع ای نازن مفعول تکلیف ماه فاعلات مشق مفاعله مکمل و در مفعول سالم است و اگر مخفوف باشد مفعول فاعلات مفعول مخفوف نه آن کرد
۱۰۷	مضارع مکمل مخفوف مخفوف	مفاعله فاعلات مخفوف	۲ بار	۰	خوشا جلوه جمال تو دیدن خوشا میخیزه وصال تو دیدن	

۱۱۶	تقصیف مرتفع مطوی مطوع	فاخلات فخلون	۴ بار	سفی	صلح خیانت یحان کیم ستادانی قدرک فاخلات بتوانی صفون اینجا بیا کیم مطوی و بیا رقص مطوع	قطع و قوت را غ فاخلات نیست و را صفون ۱۱۶
۱۱۷	تقصیف مرتفع مطوی	فاخلات فخلون	۲ بار	•	ترک خوب روی مرا گو چراه خوش بختی	اگر شاد و خوش اید مراجع را شستن و رسدن مخوده گوید
۱۱۸	تقصیف مرتفع مطوی و الفرب	فاخلات مستفعلن	۲ بار	•	دست باز دار از زلم ور نه جان ز تن بگیم	صدر و ابتدا مطوی
۱۱۹	تقصیف مرتفع خیزان مطوی	فخاعیل فخلون	۲ بار	•	چه اگشتی از گنهم بخت که بگیت هم	صدر و ابتدا مخبون عروض و ضرب مطوی
۱۲۰	تقصیف مرتفع خیزان	فخاعیل فخلون	۳ بار	سفی	ز در نیست بی نظیر و تو بیا چه بولست تا ای صد از قدر تو بیا	قطع ز در و بی فخلون تن فخلون تن فخلون تن بیا فخلون تن و دست فخلون تن فخلون تن ز قدر فخلون تن فخلون تن فخلون تن

۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

تعداد	نام مجرور	ارکان و ذن	تعداد اشکال	نام شاعر	مشال	کیفیت صرفه
۱۲۱	نقصت شتم مجنون شتم	مفاعلهن فعلا تن مفاعلهن فعلا	۲ بار	.	دلم که سوخت ز غفلت جراح زان عبادت تو رسد و دیگان شست آن	تقطع دلم کو مفاعلهن جزو نقصت فعلا تن جراح جاع مفاعلهن شست آن فعلا تن
۱۲۲	محدث شتم مجنون شتم	مفاعلهن فعلا تن مفاعلهن فعلا ت	۲ بار	سینی	ز بک در دو تو بر جان ناتوان شست بکارتن طلبه هر که مهر بان شست	چون فعلا تن را صین و قهر شست فعلا ت شود
۱۲۳	محدث شتم مجنون شتم	مفاعلهن فعلا تن فعلا تن مفعلهن کسر عین	۲ بار	ایضا	شفا چو در قدم تست بتلاست ترا برون خرام که در وی مبادیا ترا	عرض مع ضرب مجنون مخدوف است عرض مع ضرب مجنون مطلق
۱۲۴	محدث شتم مجنون شتم	مفاعلهن فعلا تن مفاعلهن مفعلهن کسر عین	۲ بار	ایضا	اگر چه یار مرا نیست رسم دلاری بدین خود شتم که ندارد بدگیرای	عرض مع ضرب مجنون مطلق

۱۲۵	محدث شدن بجز قطع سنگ	مفاعیلن فاعلن فاعلن فاعلن	۴ بار	یعنی	چو گویم از سرستی لبت مرگنا بست مریخ از سخن پاک عالم آست	نقطه بیج چو بجز فاعلن سرستی فعلی فاعلن لبت مفاعیلن فاعلن فاعلن فاعلن در بین عرض ضرب نقطه بیج سنگ است
۱۲۶	محدث شدن بجز قطع سنگ	مفاعیلن فاعلن فاعلن فاعلن	۴ بار	عربی	بجز بجم اگر زلف نشان بیا یار سفید گرد و زلفین نشان تار	
۱۲۷	محدث شدن بجز قطع سنگ	مفاعیلن فاعلن فاعلن فاعلن	۴ بار	عربی	ز شرم رخت لاله را دلخ بردل ز شک قدرت سرور امانی در گل	
۱۲۸	محدث شدن بجز قطع سنگ	مفاعیلن فاعلن فاعلن فاعلن	۴ بار	عربی	نه چون نوزد لبت بود آفتاب که این از خطایر آن از صواب	عرض ضرب مقصود است باقی افعال سالم بود زلفین فاعلن فاعلن فاعلن و سکنه را و شاد است مد برین وزن ست -

تقدیر	نام بحر	ارکان وزن	تذکرہ	نام شاعر	مشال	کیفیت مرزیت
۱۲۹	مقدار بنش مزدوف	فعلون فعلون فعلون فعل	۴ بار	سیفی	چو آب کویت مکن پیسب من کہ بے اختیارم درین آمدن	عروض ضرب مزدوف باقی سلم اجتماع این وزن و وزن سابق جائز است
۱۳۰	مقدار بنش مکمل	فعلون فعلون	۴ بار	حافظ رحیم	من رند طاشق و الکاه قویہ استغفر اللہ استغفر اللہ	چهار رکع اسلم و چهار سلم
۱۳۱	مقدار بنش مقدور علی نظم	فعلون فعلون	۴ بار	ایضاً	گرم چوانی و درم برائے دلی خزین را بجائے جانی	بعضے این بحر را بر شاخ زده رکع بانگدہ اندیشا پنج حصہ است اشعار فرماید ع زبے و و شیت بخون مردم کشا و دتیر و کشید و فخر چو است صبا و د و حدیث است شہب معبر

۱۳۲	مستقارب مبتذل اثر کم مقصود	فاع فاعل فاع فاع فاعل	۲ بار	جای ۱م	اگر شیب لغت غایب سائی وری سر ویت غایب پوشش	عرض و مضرب ابتر
۱۳۳	مستقارب مبتذل اثر کم	فعل فاعل فاعل فاعل فاعل فعل فاعل فاعل فاعل فاعل	۲ بار	•	نکاحی که بود و شرب من گاهی کنون نیست انهم من و آیه	صدر و ابتدا عرض و مضرب اثر کم شش و سالم
۱۳۴	مستقارب مبتذل اثر کم	فعل فاعل فاعل فاعل فاعل فعل فاعل فاعل فاعل فاعل	۲ بار	•	عارضی زلف تو ای گل چهر خیرت چنین است و رشک مهر	صدر و ابتدا عرض و مضرب اثر کم شش و سالم
۱۳۵	مستقارب مبتذل اثر کم	فعل فاعل فاعل فاعل فاعل فعل فاعل فاعل فاعل فاعل	۲ بار	•	سبب آن بت شوق عیار من تو نه دل جان من نیز بر و	صدر و ابتدا اظلم عرض و مضرب و مضرب مقصود
۱۳۶	مستقارب مبتذل سبب	فعل فاعل فاعل فاعل فاعل فعل فاعل فاعل فاعل فاعل	۲ بار	•	نرسیده ابرویت قبله پاک و دینان نیاز خوش خاطر ناز دینان	عرض و مضرب مبتذل باقی سالم

تعداد جود	نام جود	ارکان وزن	مقدار تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت تکرار
۱۳۸	مستطاب مستطاب	فعلون	۹ بار	۰	ز در و جدا می چنانم که از ز ندر گانی بجا نمانم	
۱۳۸	مستطاب مستطاب	فعلون فعولن فعول	۱۲ بار	۰	ترا که لایسته شک سر بخوبی شدسته سر	عروض و ضرب محذوف
۱۳۹	بهر مشارک سخت سالم	فاعِلن	۹ بار	سیفی	حسن و وطن ترا بند شد مهر و مهر خط و خال ترا اشک چیدن خاکه	تقطیع حسن و لفظ فاعِلن فی ترا فاعِلن بند شد فاعِلن مهر و مهر فاعِلن
۱۴۰	مشارک مشارک	فعلن کسره عین	۹ بار	سلطان	چو خورشید گل باغ ارم چو قدرت بود قد سر و چین	مهر ارکان محزون اند

۱۳۱	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۲	تقلید	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۳	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۴	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۵	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۶	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۷	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۸	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۳۹	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است
۱۴۰	مستدراک شستن	فعلن بکسر عین	۱۰	ما بر جایی	۱۰	تسکین دادن در آنجا	اینکه بکسر عین است

تقدیر	نام خود	ارکان وزن	تعداد	نام شعر	مثال	کیفیت عروض
۵م	بحر ترکیب س	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	۴ بار	•	سرم از خوش بالتر بگزینی اگر گوی که هستی از بند کاف	
۶م	ترکیب س کفون	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	۲ بار	سیفی	خداوند جهان بخش سرشاه عالم شهنشاه جوان بخت زار و کامل	تقطیع خداوند مفاعیلن جهان بخش مفاعیلن شاه عالم فاعلاتن بحر و من و ضرب عالم باقی ارکان کفون
۷م	ترکیب س مفاعیلن	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	۲ بار	ایضا	تا طبع رسد بر قرار باشد خارج در شهر یار باشد	تقطیع تا طبع مفعول بحر بحر مفاعیلن را را باشد فاعلاتن اگر عروض در ضرب مقصور باشد مفعول مفاعیلن فاعلاتن وزن گردد

درین هیچ عرض مقصود راست و	امر و نه بسند هم نگاه کرد	۰	۲ بار	غافل مضامین غلات	تزیین و تزیینات	۱۴۰
مرب محذوف	رایسته بدین گره آهن	۰	۲ بار	غافل مضامین غلات	تزیین و تزیینات	۱۴۰
و مقول فعولن فاعلاتن می آید	باز آید یارم شادکامی	۰	۲ بار	مفعولن فاعلاتن	تزیین و تزیینات	۱۴۰
در تنه به قطع نصاب گفته	سر فوج چون شد اسیر گشت	۰	۲ بار	مفعول فعولن فاعلاتن	تزیین و تزیینات	۱۴۰
	از علم گشت برانچه بدیدار	۰	۲ بار	مفعول فعولن فاعلاتن	تزیین و تزیینات	۱۴۰
	چه قدرت گریه صدف بر لبش سر	۰	۲ بار	مفعول فعولن فاعلاتن	تزیین و تزیینات	۱۴۰
	نه بود چون قدر سر و دست صدف سر	۰	۲ بار	مفعول فعولن فاعلاتن	تزیین و تزیینات	۱۴۰
	هر شمع گداز که فرو داد به خورشید گم	۰	۲ بار	مفعول فعولن فاعلاتن	تزیین و تزیینات	۱۴۰
	چند نفر و در دست شادید نرودا کنی	۰	۲ بار	مفعول فعولن فاعلاتن	تزیین و تزیینات	۱۴۰

مفصل مضمون در بیان اوزان رباعی و ثنوی بدایه لغت
 عجم بست و چهار اوزان رباعی که آزاد و بیق و ترانه نیز گویند
 از بحر نرج اختراع نموده اند و مجموع اوزان از اجتماع
 مفاعیلن سالم و نه مراعات آن که مفعول اخرب و مفاعیلن
 مقبوض و مفاعیلن مکفوف و مفعول اتم و فعل بفتح عین و وقف
 لام محبوب و فاعل ازل و فتح ابر و مفعولن اخرم و فاعلن اشتر
 اند حاصل میشوند و خواجسته فغان که از افعی فراسان بوده است
 برائے ضبط آنها دو شجره معتد ساخته یک شجره اخرب که رکن
 اول او مفعول شده دوم شجره اخرم که رکن اول او مفعولن
 بوده و هر شجره مشتمل بر دو آرده انواع است که بمنزله شاخها اند
 و از اجتماع دو آرده اوزان هر شجره با هم دیگر بیت ناموزون
 نمی شود مگر جمع کردن اوزان یک شجره با شجره دیگر نیکو نیست
 صورت هر دو شجره

بیت

و بعضی بر آب اوزان مذکور دو دایره وضع کرده اند یکی دایره اخرب
و دوم دایره اخزم و هر دایره بر دو آرد و حصص منقسم ساخته مگر موافق
در هر دو دایره مذکور دو دایره دیگر افزوده و مثال بر وزن درج نموده

تا اقرب الی الفهم گردد
صورت دوازده

دایره اوزان اخرب
و دایره اخزم
و دایره اخرب
و دایره اخزم



دایره اخزم
و دایره اخرب
و دایره اخزم
و دایره اخرب



نوع	جمله	نوع	مثال	کیفیت
۱	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات	بزرگترین شربت پر از میوه است لادن خنجره در چون چرخ امیر خسرو دهلوی هم بر همین وزن است	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات
۲	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات	این طرز حکایت بزرگ روز نمی تواناگر گنجد	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات
۳	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات	بنام جهاندار جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین	مفعول مطلق مفعول مطلق فعلات

تعداد نام بحر	وزن	نام بحر	مثال	کیفیت
۴ بحر مل س	فاعلاتن فاعلات	مولوی جامی	گویی از آفتاب گردشها در برین وزن است ثمنوی مولانا کردار خیر و کوه آسنگ شهر جلال الدین رومی و منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار	
۵ بحر خفیف نخن تقطوع	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن	مولوی جامی	دشمن ده مقام بود زنی برین وزن است حدیقه حکیم تازه روی و نازنین بدنی سنائی و باغ ارم سنائی و نغمه نظام الدین گنجوی و دشت بهشت امیر خسرو	
۶ بحر ج س	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن	سیاحی	یکی شد عیبت فی نزد جنون برین وزن است خسرو شیرین بر دستخوان از هر گونه آهنگ نظامی و عشیقه امیر خسرو و یوسف زلیخا جامی	
۷ بحر مل س	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن	مولوی جامی	مختم زاده ز سنجت و جابه برین وزن ثمنویا کم واقع سیح امیر نظامیانه براد شده شعر مذکور از سجع الابرار مولوی جامی هم است	

باب دوم در قافیه و ردیف و جاب و آن مشتمل بر شش فصل است
فصل اول در تعریف قافیه و حروف آن بدانکه قافیه در لغت
بمعنی از پی رونده و در اصطلاح عبارتست از مجموع آنچه تکرار باید
بغیر استقلال در الفاظ مختلفه لفظاً و معنی یا لفظاً فقط یا معنی فقط در

آخر مضاریم و ابیات بخلاف ردیف که آن لفظی لفظاً و معنی است
 که بعد از قافیه در آخر اشعار می باشد پس اگر آخر و مصراع در لفظی
 باشد و در معنی مختلف چنانچه درین بیت بیت گرد و سحر تو گردد
 زین هر دو چه حاصل تو گردد + یا بالعکس چنانچه درین بیت
 پوستین نخر باید اندر برد + پوست این برآمد از دم سر و + آنرا زلف
 نخواهند قافیه گویند ردیف را قافیه لازم است و قافیه را ردیف ضرورت
 چنانچه در هر دو بیت مذکور درین بیت هر دو موجود اند پس باید می
 و پستی تویی + همیشه تند آنچه هستی تویی + لفظ هستی و پستی قافیه است
 و لفظ تویی ردیف و گاهی قافیه زائد هم باشد در معنی و فعلی ندارد چنانچه
 جمله اقسام قافیه مع امثله ازین جدول ظاهر است -

جدول اقسام قافیه

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلف لفظاً و معنی	چنانچه سیفی گفته تا خوشی بی خان گزینم از روی خوشی نشان ندیم	هر دو قافیه مختلف لفظاً و معنی است
قافیه مختلف لفظاً فقط	چون درین بیت مذکور پوستین نخر باید اندر برد + پوست این برآمد از دم	لفظ ترد و سر و معنایند و در لفظ مختلف -

قسم قافیہ	مثال	کیفیت
قافیہ مختلف متحد لفظاً	چنانچہ درین بیت موعہ ماہ ہفتہ پینہ غور عارض نے نے این جو بہت آغراض و چنانچہ لفظ گرد و در بہت مذکور۔	عارض اول معنی خسار و عارض ثانی معنی شے غیر اصلی۔
قافیہ مختلف لفظاً و معنائہ یکے از انہا زائد	چنانچہ شیخ سعدی رخ فرمایدہ بدرگاہ لطف و بزرگش بر بزرگان ندادہ بزرگی ز سر و ابتر خسرو رخ نیز گویدہ بدوہ ما بہر خواہ پنجبر و دہم و رفتہ دو قرنش از سر۔	در بن ہر دو بہت لفظ بزرگ و بچنے بہت۔
<p>و حروف قافیہ تہ بہت یکی روی کہ از ان چارہ بہت و حرف اصلی قافیہ است و چہار پیش از و سے و مقدم بر و سے کہ تاسیس و خیل و روف و تہ بہت چنانچہ مولف درین شعر آورده ہے تاسیس و خیل و روف و تہ بہت این چارہ مقدم روی بہت و چہار پس از و سے و بعد از و سے کہ وصل و خروج و مزید و نائر بہت چنانکہ شاعری آورده ہے آن چارہ حرف بعد روی گر کشیلار و صلت و ہم خروج و مزید بہت و نائر بقول خلیل جملہ حروف مذکورہ داخل قافیہ اند و بعضے فقط حرف روی را قافیہ گویند تعریف و مثال و انعام حروف مذکورہ ازین جدول واضح است۔</p>		

تعداد	نام حروف	تجزیه	تعریف	تشکیل و تشریح	حکم و جوئی جوانه و دیگر مفردی
۳	ذخیل	در لغت فعل گذاشتن و سائر معانی باین اسم می گویند	حرف تخریک که در طبع میان تائید می خورد با	چون در اذنا و در دماغ و در هر عضو از اعضا نیست لهذا داخل را باصول قایم آرز و اعتکاف و ذخیل در فارسی جائز است چنانچه مرزا اصفهانی گوید سه غیر حق را میدانی ره در حریم دل چو آینه سلیمانی بر بعضی دستی خط باطل چرا او	در فارسی رعایت سکرات در ذخیل سخن است و در عربی واجب
۴	روف	در لغت معنی پیش رفتن باعتبار آنکه زینده است	حرف علت که در لغت معنی ان باشد و قبل از حروف متحرک آید	این قسم بر دو قسم است یکی که هیچ حرف واسطه نباشد چون الف زمان و حاتم و او و جفون و جفون و یای چنین و چنین و دیگر آنکه حرف است که واسطه باشد چون ماخت و باخت و در دست و دلچست و اگر نخست و نخست	رعایت این از واجبات است بدینکه در روف زیاده نیست و در قسم از غیرت در سماع معنی شود مثال الف با هر یک از شته شد آمد یا بخشش حرف مذکور

تعداد دروف	نام حرف	دوم تشبیه	تفاوت	تفصیل در شرح	حکم دیگر بیان ضروری
		و بعد آن نظر بر آن افتد		درین هنگام الف و واو ایستاده مذکور را در فاضلی مهر و گویند و آن حرف ساکن را در ف زاید و کسب و در ف زاید زاید کلم استعراشتر انداخته اند چنانچه گفته شد در ف زاید غل ل و را سه در ف ضو ن با ف و را در سین شین و ف و ل و ن با و چه تاخت و باخت و داشت و کاشت و کاست و راست و آرد و کار و داشت و یافت و رانند و مانند و علی بن القیاس مد آنجا رو ف مطلقا از واجبات است و مجبور را با هر جمع کردن در فارسی جایز است و در اردو نه مکرر در فارسی حسن نیست -	چون یکتا و یکتا و زیت و کسیت و خرفیت یا مثل خود اما شین یا یا غیر محبت بچین یا و ل و ن با آن اما و یا چ و ف م کرده چون سوخت و درخت و کوفت یا مثل خود و پوست و درخت و گوشت یا مثل خود اما و ل و ن با و و غیر محبت

قید

قید و تشبیه
نموده و تشبیه
سراپا که تشبیه
همه و تشبیه
و تشبیه تشبیه
با تشبیه تشبیه
فایده تشبیه
است تشبیه
حرف تشبیه
فصل تشبیه
باین تشبیه
شد تشبیه

حرف قید را در فارسی بیشتر از دو آواز داده یا گفته شده است بنا بر آنچه شما عرض کردید
از ده سه حرف قید را در زبان فارسی آورده و با لایست
تستیم که قیما با ر و ز و سین و شین و عین و خا و ف و ن و
و لا و یا و چ و گ و ل و ا و ب و ت و ث و ج و د و ه و و ز و س و ز و م و ب و ن و
رست و دست و درشت و گشت و نوز و غ و ز و حفت و گفت
و بند و پند و پوشش و جوش و مهر و مهر و یک و لیک و در و روی
و یک و حرفه و آید و ه و ب و ن و ستر و شتر و کتر و خ و ج و ا و ب و ک و ط و م و
و قهر و عطر و در وضع و در وضع و قطع و قطع و جود و عدد و علم
و حکم و نقص و نقص و ذکر و فکر و امر و مجوز و در و مجوز و

سیر و غیره

در این کتاب که قید و در فارسی از دو آواز داده یا گفته شده است بنا بر آنچه شما عرض کردید
اگر چه اختلافی در قیاسی خارج در فارسی می باشد
و البته اند چون کج و مهر که در امر و مجوز

۷	خروج	با اعتبار برآمدن از حرف وصل ایجاب این حرف با یکی از حرف وصلها صحیح است باین نامیده شد			
۸	مزید	با اعتبار زیاد بودن از خروج	حرفیکه خروج بود	مانند شین درین بیت سه آنکه بدست و لبرست بستمش ^{بشتر} _{یک است باز بستمش}	رعایت این هر در است
۹	ناثره	مشتق از انوار معنی رسیدنست باقیات رسیدن از غایت قافیه که مزید است بطرف این حرف باین نامیدند	عشک از رویکد که بود یو فردا یک شه یا بیشتر	مثلا که حرف نا ندر شین درین بیت سه که بدست تو ستمش بود با ناله ایگان که بزستمش بود درین طالع والی بدست و سین وصل و تا خروج و هم مزید و شین ناثره مثال بیشتر مانند هم و شین درین بیت سه آنکه بدست تو ستمش بود ایجاب بدو اکنون که بیشتر	رعایتش هم از غور نیست

فصل دوم در حرکات قافیه بر آنکه اعراب قافیه بالاتفاق شش نشانی و پنجانچه شش درین قطعه جمع نموده قطعه شش نشانی بود و اعراب
 اندر قافیه بود و در شباخ است دیگر خد و هم بود باز توجه است و جوی و نفاذ بود و ارایه جمع بود اراے محترم بود چنانچه شش شریح
 و توضیح هر یک بنیین جدول منکشف است

حکم و غیره	تشریح و تمیز	توضیح اصطلاحی	تعلیل	تأثیر
	شش حرف عین طاق و نون ناقص که تا قبل الف تا میس واقع شده است	هکلیک بر ما قبل الف تا میس باشد	درین مضطرب ساختن است چون این حرکت الف را ظاهر میان دو مابین بوده شد -	س ۱

۲	شباع	سینج صلیان و حرکت و شیل سازن قیغ شده و لها ایسگر ره شیع و لغت سینگر و شیل	چون کسر قاف عاقل و ناقصه و اول و فاعل و فاعل و فاعل را و تارک و تارک -	در فارسی در روی سخن کثرت این حرکت رو است لهذا لفظ را بر بی با فاعلی قاضیه ساخته اند و در روی مطلقاً و بیست -
۳	حدو	و لغت معنی برابر با غیره بودن است با هم برابری حرکت باین هم آمده	مثال مدف مفر و اصل می جوان نشو را و شراب و ضرب و غیره کاف کوی و سین سور و کسر و قاف و قیغ در مدف مذاب و جوان نشو و مدف و نقل و کسر علم و حکم و حرکت با قبل و بعد و جوان نشو و مدف و نقل و کسر تکلف و شفقت و کسر و لغت و لغت -	در کلام قدسین خطای این در قافیه که بجز قیغ و مدف و شیل است بیجا چه در بین بیست میست است شکل سیدین بیست باست است علقه بیست اما سافون و در کلام و اصلا بیا در لغت و معنی و اردو -

۶	نفاذ بناشد چون وصل متحرک شود نشود که صدق باشد و بسوی آن اواز آید	حرکت زلف وصل متحرک نمی شود و حرکت خروج در برید هم نفاذ گویند و حرکت نازره را که انداز است نیز نفاذ نامند	چون حرکت یافته با افعال و طبع در بیافون حرف رویت و یا خطا وصل و حرکتش نفاذ و دیگر خروج -	متحرک بودن وصل را نمی بیند چون آنکه در طبع و طبع بعضی جمع -
مطلق مجموع گویند اگر با حرف دیگر جمع شود و نه مطلق مقید بقید یا رد ف یا تا سپس یا و وصل یا خروج و غیره قاضیه هم برود	و اگر با حرف دیگر جمع شود و با حرف منسوب سازند و مقید تا سپس گویند اگر با حرف تا سپس جمع شود و همچنین مقید بر حرف اصلی یا مقید بر حرف زاید یا مقید بقید سازند چون لفظ خا و در و جان و راست و ابر و غیره برین قیاس مطلق را	مصلح سوم و اوصاف و اقسام ردی و اتفاقا اوصاف قاضیه بدانکه حرف ردی بر دو قسم است مقید و مطلق مقید آنکه حرفی که سازگون باشد باعتبار قید کردن باین اسم و سوم گشت چون نون چین و سخن و مطلق آنکه در آن قید سکون باشد و بسبب حرف وصل متحرک شود همچو را و کارم و دالم پس مقید اگر با حرف دیگر قاضیه جمع نشود و مقید مجرد گویند چنان که گزشت و اگر با حرف دیگر جمع شود و با حرف منسوب سازند و مقید تا سپس گویند اگر با حرف تا سپس جمع شود و همچنین مقید بر حرف اصلی یا مقید بر حرف زاید یا مقید بقید سازند چون لفظ خا و در و جان و راست و ابر و غیره برین قیاس مطلق را		

صنف است اول باعتبار اوصاف مذکوره حرف روی و غیره و آن چهار قسم
 است مجرده مردف مؤسسه موصله و ثانیا باعتبار تقطیع و اصول
 و ارکان و آن پنج قسم است چنانچه درین بیت مجتمع اند **اول آمدن کس**
دگر آمدن کس پس از آن شد مشارک شوا تر مترادف و چنانچه اقسام و القاب
 مذکوره ازین جدول مع امثله ظاهر و منکشف اند -

جدول اول القاب و اقسام چهارگانه قافیه باعتبار روی و غیره حروف قافیه

چهارم	سوم	دوم	اول
۱ مجرده	بسیب مجرود بودن حرف روی از حرف دیگر قافیه	قافیه که درو حرف روی مقید یا مطلق یا حرف دیگر قافیه ملحق نشد	قافیه مجرده باروی مقید چون سم فم و قافیه مجرده باروی مطلق چون کند وزند
۲ مردف	باعتبار بودن حرف رذیف مطلقا	قافیه که درو با حرف روی مطلقا حرف رذیف مطلقا بود یا حرف مقید بود -	مردف مردف مفرد چون آب و تاب و آیم و تایم و مردف مردف مرکب چون داشت و کاشت و داشتم و کاشتم و مردف بقید چون ابر و کبر و ابرم و کبرم -
۳ مؤسسه	باعتبار بودن حرف تاسیس	قافیه که درو باروی مقید یا مطلق حرف تاسیس بود	چو کار و بار و کارم و بارم
۴ موصوله	باعتبار بودن حرف وصل	قافیه که درو باروی حرف وصل بود یا حرف خروج و فزید و نائز	چون دارم و یارم و داریم و یاریم و داشتم و داشتمش و داشتمشش و کاشتمشش

ردیف	نوع	وجه تشبیه	تقریب	مثال
۱	مترادف	با اعتبار دو بیت این دو ساکن	قافیه که در دو حرکت ساکن با فصل در آخر آیند	چنانچه درین بیت ملاحظه می شود بگلگشت مهتاب بیرون خرام که لبر نر شده را باز جام خرام و جام مترادف است -
۲	متواتر	بلحاظ گرفتن دو ساکن یک متحرک را از پس برش	قافیه که در دو یک حرف متحرک در میان دو ساکن واقع شود	لاحدسه بر دم دل من است بر تو بایل و هرگز نشده مهر تو از دل زایل و خورشید رخ تو خوبروی حالا که شده غبار خطت حائل -
۳	متدارک	با اعتبار دریافتن دو متحرک دو ساکن	قافیه که در دو دو متحرک میان دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت ملاحظه می شود این نه محال است که شد با ورت عقل و خرد کو که نشد با ورت -
۴	متراکب	با اعتبار سوار شدن بایکدیگر بر متحرک بر دو ساکن	قافیه که در سه متحرک میان دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت حکیم سنائی زور او بت شکن زرد و زازل دست او تیغ زن بر اوج زحل -
۵	متکامل	تجاوز در لغت بمعنی انبوهی است اعتبار اجتماع چهار متحرک باین نامیده شد	قافیه که در دو چهار متحرک میان دو ساکن واقع شوند	چه شگفتش و چون فگفتش این قافیه در اشعار عجم نیامده مخصوص بزبان تازیست -

فصل چهارم در تعجب قافیه و آن ده است اقوا و علو و تعدی و انفا و شمار و الیا و تحریف و تغییر و معقول و معین

حکومت	تشریح و تفسیر	تفاوت	تفاوت	تفاوت	تفاوت
این اختلاف در ادبیات است مگر بعضی جا آمد به این جهت دور درین بیت سه جزو دستی و شاکر که او طوسی بود چونکه ملک شاکر الخی می خورد سی	این اختلاف حرکت ماقبل بر حرف اصلی در دور و زاید که آنرا خود گویند مثل اختلاف حرکت سوره و حور و سخت و سخت درین بیت سه عاقبت بگزید بر پنج حرکت در مخرج آور و بر آن فضا را که اختلاف حرکت ما قبل بر وی کن که آنرا توضیح گویند مثل اختلاف حرکت بر و سر	اقرار و لغزش به تشریح شدن و بازگشتن بجانب ریا است چون حرکت خذ و توضیح از اصل خود بازگشت باین موسوم شد	اختلاف حرکت توضیح و خذ	اقرار	۱

۲	عقل	فصل فی معرفت روی و حرکت وسکون یعنی جای متحرک یا جای ساکن	دلفت یعنی درست بلند کردن غیر درست است بسیارهای اختلاف در صورت فکر و بارانی نامیده شد	چنانچه ظاهر در خبر باشد بسیار تفاوت در و باینجه است که ظاهر نظائر نشان دهد و در باضافات کم است و را اینجه صاف است و را اینجه صاف است و را	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست
۳	تقدیر	اختلاف حرف وصل و حرکت وسکون	دلفت یعنی از حد و گشت بسیار زیاد و کمی باینجه صاف است و را اینجه صاف است و را	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست
۴	اکفا	اختلاف حرف می بجوف قوی یعنی بسیار از حد و گشت باینجه صاف است و را	دلفت یعنی از حد و گشت بسیار زیاد و کمی باینجه صاف است و را	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست	استقامت این اختلاف در شفا و در این سست و در این سست و در این سست

۷	ایطلا	تکرا رکلمه در قوافی	ایطلا و لفظ یعنی قدم بزم نستق در بیجا با نایکه یکت فایده بجای دیگر	بسیار است این را بکار نگیرند و ایطلا بر دو قسم است یکی ایطلا بجای که در تکرا فایده بسیار باشد مثل فطرسند که معنی حکماست چون فطرسند و در دمنده و لفظ که برستگار و افسوس کن و مثل لفظ فطرسند در بکار آن و دوستان مثل لی و فون نسبت در یمن و زین و کلین و سترین و مثل ای جمع و کلها و با جمعا مثل وال خالص و کر کش و بر و وال ف و فون فاعل خشت است و این مثل این نظر کر کش با شمع و نور در ذرات و در احوال و فون و فون و فون و فون و فون و فون بکار ایطلا و فایده و فون و فون و فون و فون و فون و فون
			موسوم کرده -	و غرض می آید و ایطلا خدا بیست و فایده و جائز نیست مگر فایده ایطلا بجای در یک بیت جائز نیست مگر فایده

و احكام غير فريده
و احكام كذا لان
در تواني مزودي
بشر

محول گرديد و لفظ
قابل فريضه
و قوع عمل فريضه
يا تحليل

با اعتبار اينكه عمل فريضه
با اعتبار اينكه عمل فريضه
با اعتبار اينكه عمل فريضه

توضيح اين است در اشعار قليل خيايچه شيعي اندي گفتم
فاز شدم كه از گروه شصت و نه بود با هم چرخ چرخه و خاوي
بعد خيد اشعار گويد سه بناسه قافيه و يك مالف زياده كنم
بشرط آنكه خيبر غنچه ده ايلي منير پو سوال كردم اينان نو روي
اين را بگو كه اسه بذات ملوك و در كتابات اقرار پو

ابن برودت هم است بگو اينكه در لفظ العمل تركيب بنظر ليك
مخوره و صلاحيت قافيه پارسا ندي اين بمحل عمل تركيب است
چنانچه شيخ حسني فرمايد سه قوع جنگ در باش مجنون
خاست بگو با كينه در هر بافي خطاست پو خاست بگو اصل
مركب شده قافيه بمحول گرديد و هم اينكه يك لفظ قابل
شده لفظت كاسه قافيه و لفظت كاسه رديت كاسه

ابن في لفظه اگر چه صحت است
ليكن چنانچه شيعي يك بيت كرده
چونچه اينست را نه

	<p>شود و این معمول تحلیل است بر آنچه حافظه فرماید استحکام از باد و شهاب نه بود و ساقی با نرقت خانه بود کلیشی و غنچه گلکوی پرتوبه کردی عشق یانه نبود</p>	<p>۱۰ متوقف در حق تعالی با اعتبار از کلماتی قافی فانید بر مالک خود تقدیرین هر دو را یکپاره</p>
<p>حایز است سخن دست</p>	<p>اصل این جمله که سخن قافیه با خبر صریح تمام شدی حیوان صحر دیگر بوقوت گردید از اصل باز گردید و در اصل ضعیف شد نشان از این خبر و در ملکی هم رباعی در حسن تر از کسی نماند آلا بخود شبید که از صبح بر درن آید تا بدست کند و باید تو بسد اما با ناکی تلویح سنا و کرتا بوسد باید</p>	
	<p>مضمون شعر در بیان سه رویه صاحب الجانی و لغت معنی پس سوار نشینند و در اصطلاح ردیف عبارت است از یک کلمه مستقل یا چند کلمات که در و آخر مصراع و ابیات بعد از قافیه آید و اختلافتش حایز نیست نزد نصیر الدین طوسی و نحو ارفط آن معتبر است نه تکرار معنی و استعقال لفظ نیز نه در او اشتراط نیست و نزد جمیع ردیف کلمه متقل مکرر است که بی معنی آید و جایز است که</p>	

تمام مصرع مشتمل بر قافیه در ردیف باشد چنانچه مولوی جامی هم فرماید
 من در غمم بجز دل بیدار تو خوش نیستم در غمم بجز دل بیدار تو
 خوش نیستم تا که چشمم سرشک صرست ریزد و آن در غم بجز دل بیدار تو خوش
 بعضی جاروین زاید هم آید که بمعنی بیت تعلق ندارد پس ردیف سه
 قسم شد متحد اللفظ و المعنی و متحد اللفظ مختلف المعنی و متحد اللفظ
 بے معنی چنانچه مثال هر قسم ازین نقشه ظاهر است -

قسم ردیف	مثال	کیفیت
ردیف متحد اللفظ و المعنی	ظهوری گوید سه خراب باد سه سرخوش کرده مارا بیهوش باش که بیهوش کرده مارا بیهوش	لفظ کرده مارا در هر دو سرخوش در این است
ردیف متحد اللفظ و مختلف المعنی	حافظ علی الرحمن فرماید ز چشمم بدرخ خوب ترا خدا حافظ تو که کرد جمله کنوی بجای ما حافظ	لفظ حافظ هر دو جاروین مختلف المعنی است
ردیف متحد اللفظ بے معنی یعنی زاید	حافظی گوید سه میخ زری از پی بهار تو معلقه در عصفه را بوزد انوری گوید سه هر آن مثال که تو تیغ تو بر آن نبود بزمانه طغی خند بر برائے خسار	لفظ را هر دو جاروین زاید است

و اختلاف ردیف در اشعار جایز نیست مگر وقتی که اشاره بان کرده شود چنانچه
 کمال اسمعیل اصفهانی گفت سه سیده دم کنیم بهار می آید بنگاه کردم و

نام ششم	مثال	کیفیت
حاجب نقل تفتیه	میر مغزی گوید رباعی اسے شاہ زمین بر آسمان داکر	لفظ دار می بیان
در میاد و وقایع	تخت یسست است عدد تا تو کمانداری سحت تو	قافیتین حاجب است
لفظ و معنی	جمله سبک می گویند واریختی بر پیری تو بد بر و جوانی تو سخت بود	
حاجب نقل تفتیه	عطار الله گوید سه زده عشق تو آتشم در جان	لفظ در که حاجب است
	سویچم بوصل کن در مان تو	در مصرع ثانی مستقل حکایت نه تحقیق حکما یظهر عند القائل
حاجب نقل تفتیه	رشید الدین و طوطا گوید رباعی افتاد مرا	لفظ تو حاجب است
در میاد و وقایع	بادل کار تو کارم افکند در دل گلزار تو نازم	بیان و قافیه مکر لفظاً
مکر لفظاً	من مانده خجل به پیش گلزار تو زارم با نیمه در دوشم خنجر تو خارم	

فصل ششم در ضروریات شعریه

بدانکه ضروریات و تصرفات مجوزہ شعرا وہ است در وقت نوشتن
 قویہ چنانچہ علامہ زرخشری بقید نظم آورده گفته ہے ضروریات
 الشعر عشرة عدة جملتها: وصل و قطع و تخفیف و تشدید و
 قصر و تدو اسکان و تحریر و منع صرن و صرف و ششم اقتدای

و مثال ہر یک ازین جدول ہویدا است -

تعداد	نام و درجہ	تعارف	تشبیل
۱	صل	حرفی و لفظی	مثال الفجور بنی ابی مرین بیت اسدی سے بدو گفت اندر زیادہ کردن
			ابی کام تو دینویم بخویم بجز نام تو نہ و ہر و ابر فردوسی گوید
			معنی آن شعر سے ابر بارہ جنگ جوئے سوار و مثال با محی صده چون گفت
			مخوذ بدشت و بگفت و تائے فوقانی چون فرارش و فراشت و بالشت و
			و آن جنید حضرت بگفت قدسی گوید سے ز بالشت کرد پانچ و فراشت و نہاد
			است الفیہا از مردی بر دیدہ انگشت و شین منقوہ چون آب و شہر حافلہ
			سودہ و تاکم فرماید سے با فرستیم و توانی و دل غمخور ما بد سخت بد تا بکجا
			فوقانی و یک میر و آتش خور ما بد میم چون میم را ہشتم و بیت خاقانی سے
			تحتانی و تین نے بر سر ہشتم مغیلان ہونے گرد و ریش سیاہ بلیان ہونے
			منقوہ میم و او چون رستم و رستم خاقانی گوید سے آزادہ سیرغ
			و داؤد کیست خرید رستم ہونے قاتل ضحاک کیست خرید آستین ہونے
			یائے تحتانی چون اندک و اندکے و دیگر و دیگرے و
			پا و پاسے و غیر ہا شاعرے گفتہ سے من ز جناب دور تر

شمار	نام و شرح	تفصیل
		یار قریب دیگر سے بڑی بخت من و گنج غیب دیگر سے بڑی
۲	قطع حرفی از حروف اصول لفظی کردن	چون حذف باز کبوتر که بعدش کوثر ماند و سقا یا سیم تخمائی از سقیم که بعدش سقم ماند خاقانی گوید سه انگاه چون کبوتر و کوثر و دربان و رقیب بهر در دو رافعی گوید سه کدام جان که گشت از پیر زمانه و شرم یو کدام دل که نشد در غم فراق تم
۳	تخفیف حرف شد در مخفف گردانید	چون تنور بشدیدنون را تنور تخفیف متصل کنند جائیکه شاعر آورده سه آزان گردانید که در دو رخ و مقام شان بقیامت بود چنان به تنور و مثل غم و هم وصف و دف و غیره از الفاظ عربیه شده که در فارسی تخفیف متصل اند
۴	تشدید حرف مخفف شد گردانید	چون لفظ به دو پوت تشدید اول چنانچه سعدی رح شد گردانید فرموده ع بنزد قمر زمر را تیغ تیز و ثمانی چنانکه

شمار	نام و اثر	تفسیر	متشکیل
			نظامی رم فرماید مصرع اگر پاس و گر پرمور -
۵	تقدید مقصود راجع بود	چو استر بالف محدود ده که اصل استر بقصر الف بود گردانیدن سعدی فرماید سه شنیدم که فرماندهی داد و گردانید داشتی هر دور و استر بود	
۶	تقصیر محدوده را مقصود	چون از آغشیج بد همزه آغشیج بقصر آن و همچنین گردانیدن آماده و آلان بد از آماده و آلان تقصیر استاد و خستگی گوید سه زشش چات و چا خوشنجان توئی مقصود نظامی رم فرماید سه الانی ز پس ایو سه بر جناح هر انداختن کرد بر خود مباح -	
۷	تحریک ساکن یا متحرک نمودن	چون شین آمدش و میم پرم و تانی بارت که ساکن بودند درین ابیات فردوسی متحرک واقع شدند بفرمود ما بهین آمدش پیش بود همچنین گفت با اوزان از ه میس بود پرم آن دلیر	

شمار	نام فقره	تعریف	تثبیل
			<p>گران مایه گرد و زنگ اندران انجم خاک خورد و سطر است باروت چون ران شیر پروبال چون آرد مائے دلیر و متاخرین حروف مذکور را متحرک نینازند مگر وقتی که بعد حرف علت واقع شوند.</p>
۸	اسکان	متحرک اساکن کردن	<p>چون را متحرک ارفی و عین متحرک معصفر رائفامی هم ساکن ساخته برائے صحت وزن ورین و بیت ه موسی ازان جام نپی دید دست و شیشه بکه پای ارفی شکست و گشت جهان از نفس تنگ تر و دانه سپیش معصفری رنگ تر و</p>
۹	حرف غیر منصرف	یعنی غیر منصرف بضرورت شعری منصرف نمودن	<p>همچو لفظ مصائب به نوین ورین شعر صبت علی مصائب لواها و صبت علی صن لیاالی - این ضرورت مخصوص با شمار عرب است</p>

شمار	نام ضرورت	تعریف	تمشیل
۱۰	منع صرف	یعنی صرف	چون لفظ ایست به غیر تو زمین و زمین شعر
	صرف	غیر صرف	و لیتہ اقبلت فی القصر سگری یو
			ولکن زین الکمر الوقار یو این ضرورت
			نیز مخصوص باشعار عرب است -

خاتم در بیان اقسام شعر
 بدانکه اقسام شعروه است قصیده غزل مثنوی رباعی و
 ترانه فرد قطع ترجیع تشبیه مستزاد مسقط چهارچوب تعریف و
 تشریح و تقسیم هر یک ازین جدول ظاهر و مہود است -

توضیح و تفسیر	تفسیر	مثیل
تفسیر در لغت بمعنی خسر سطر است و یعنی از لغت بمعنی تفسیر	تفسیر	چنانچه بیانی در لغت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته تفسیر سه
گویند باعتبار اینکه در فصاحت و بلاغت معنی سطر کلام است		بروش هم نیز از سطر هم گران
یا قصور و شاعر است باین معنی هم شد در اصطلاح		و چه شب معنی است و در همان طرز
ایستاده گویند که سطر الوزن و الطاقیه باشند بیت اقول		خواب من آینه صورتی از معنی ناز
آنها صریح باشند یعنی هر دو در هر دو قافیه باشند خواه در معنی باشد		در پس بر او در لغت فلک است با
یا در معنی یا در معنی و فصاحت و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات		که بر او در معنی و لفظ است با
و زیاده از آنها در بیت و نیز در بعضی کلمات و کلمات و کلمات		سودمند قدر شش می دهد و بی

تتمیم	تشریح و تفسیر	نام
<p>به توفیق جبهی بتعاقب جهانه از شکر شکر شکر شکر شکر مرکب طبع جبهی دوم بوی شکر شکر که در آن باوریدند هم به شیب و غیره گفتند که با آید از اول امل نیاز که سر سبز کند مرغ خنیا لم چو دانه برگرفتند قد هم خوشی طبع آید بانه</p>	<p>گفتند این غرض که در شکر شکر شکر منقول شد مقلد کمال بودی شکر که به نیرم سر کشف معنی هر چند که به آید و قفا و هم در کمال قد شکر از بهین معین کشف کمال شکر شکر این سخن دلش از در و در کور هم</p>	<p>و اکثر آن یک صد و نهتا و قصیده از غزل المبح و قطع شکر شکر قصیده را به سبب مطلع گویند و بیت ثانی را نیز به سبب مطلع و بیت آخر را قطع و نهتا گویند و نهتا نیست که در پایان مطلع در شکر شکر و این چنین قصیده را در مطلعین و در مطلع خواستند از بهین قسم قصیده در دیوان بهر جای بیاید و قصیده را به اعتبار آخر حرف با آخر و منسوب ساخته اند مثلاً اگر در آخر ابیات حرف لام یا می گویند و اگر بیاید</p>

بیمه بخوانند و علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقصده	بعد تمهید بعد مدح و شریعت فایده تمهیدیه گویند	و اگر آغاز بعد مدح و از مد خطابه خوانند زیر مطلع	تتمه ده اگر در وصف سبزه و بهار مثل باغ بهار به	خوانند چنانچه این مطلع است از بهار آمد که انشا بخیر	مصدق باینکه در چون وصال عالم نیز در جزع بر خفا گل	و اگر شسته بکبر شکایت فلک شریعت حال گرد شوق فایده	و حالش نامند چنانچه این مطلع است بهار است که بهار
بیمه بخوانند و علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقصده	بعد تمهید بعد مدح و شریعت فایده تمهیدیه گویند	و اگر آغاز بعد مدح و از مد خطابه خوانند زیر مطلع	تتمه ده اگر در وصف سبزه و بهار مثل باغ بهار به	خوانند چنانچه این مطلع است از بهار آمد که انشا بخیر	مصدق باینکه در چون وصال عالم نیز در جزع بر خفا گل	و اگر شسته بکبر شکایت فلک شریعت حال گرد شوق فایده	و حالش نامند چنانچه این مطلع است بهار است که بهار

از دست این چه دریا بود چه عجب جازیم که این بود اینجا بود اگر بر بیان وصف معشوق مثل باشد	سند جاده کار ایشان با بر گریست شد خاطر او در چرخ پیچیده	که با طش بری از نیکو تشبیح و گریه خاطر اعدا چه اثر خنده بر اند
عقیده خزان چنانچه این بیت مطلع بیت آمده من بر شوق عقد شد یا ریخته بود لاله از باد ام تر لودی لاله	در جوار مرشع شرف خف بجو در آنچه از زلف افشا نه عمل تو بجوید	در دیا کرش جو در مظهر به نیاز فتم چون زلف و لاله کم شد با پی
خجسته بود اگر بر اطمینان فصل و کمال و شائق مثل بود خجسته گویند دنیا چنانچه این مطلع قصیده بیت بهم آن بحر	تا بد از شیر لایت ز زمین مرغان را راضی تا بویچه و وقتن لای وسیع	زهره در سوزن عین کشید ابرشیم سنا سایه بر جبهه خویشید فتد و در پرواز
بیان کن مد و طبع سلیم و زبر و ناطقه نام ختم به قطبیم و اگر مطلع قصیده یا زبیب مطلع شکر اسماء مدوح یا عجب	اعتقاد بود اگر عارض نبی اندوه زور زخمه هر چه که بخت زنده لب تابار	اے سرزن بر و عصمت ز تو با نیستی نغمه از نیم نیار که بر آرد آواز

مشبیل

توضیح و تشبیح

نام ششم

عقل کل بن بست بکنت بقضا کرو کنون دار د اندازیش که ناگز شمرندش طهارت	باشد از آن کم طمع گویند و اگر شتم نماند باشد بطن طمع نمانند و	خالد زلف و غیره باشد بخلاف قصیده و اقل قصیده	الفرغ از است چنانچه بیاید قصیده در مجرای کوفته شود	و غیر قصیده اگر بیاست تشبیه کل باشد از اشبیب گویند	در نه عجب و مانند و شبیب بر دو قسم است یکی مختص که در مدح و مدح تشبیه	تخلص یعنی انتقال و گریز از اسلوب تشبیب به مدح و مدح تشبیه	نه شبیب باشد و در مدح تشبیب که در مدح تشبیب که در مدح تشبیب
هر حدیثی که مضامین باطنش نبود از در گوش سر اسیمه بلب گرد باد	خبر ای تو چون عرض کنده لب نوز	خالد زلف و غیره باشد بخلاف قصیده و اقل قصیده	الفرغ از است چنانچه بیاید قصیده در مجرای کوفته شود	و غیر قصیده اگر بیاست تشبیه کل باشد از اشبیب گویند	در نه عجب و مانند و شبیب بر دو قسم است یکی مختص که در مدح و مدح تشبیه	تخلص یعنی انتقال و گریز از اسلوب تشبیب به مدح و مدح تشبیه	نه شبیب باشد و در مدح تشبیب که در مدح تشبیب که در مدح تشبیب
چو کند گر بخند جو در بر من خندان	چو کند گر بخند مهر بنان رخ کلبت	خالد زلف و غیره باشد بخلاف قصیده و اقل قصیده	الفرغ از است چنانچه بیاید قصیده در مجرای کوفته شود	و غیر قصیده اگر بیاست تشبیه کل باشد از اشبیب گویند	در نه عجب و مانند و شبیب بر دو قسم است یکی مختص که در مدح و مدح تشبیه	تخلص یعنی انتقال و گریز از اسلوب تشبیب به مدح و مدح تشبیه	نه شبیب باشد و در مدح تشبیب که در مدح تشبیب که در مدح تشبیب
قصیده بتافت غنائن تا بعد کم کرد و باز	شجوا به حور ثور او محب از	خالد زلف و غیره باشد بخلاف قصیده و اقل قصیده	الفرغ از است چنانچه بیاید قصیده در مجرای کوفته شود	و غیر قصیده اگر بیاست تشبیه کل باشد از اشبیب گویند	در نه عجب و مانند و شبیب بر دو قسم است یکی مختص که در مدح و مدح تشبیه	تخلص یعنی انتقال و گریز از اسلوب تشبیب به مدح و مدح تشبیه	نه شبیب باشد و در مدح تشبیب که در مدح تشبیب که در مدح تشبیب
خدا مدام کرده زبان در و برین شهر آ	کوه بلخ من از نوبت ذاتت ممتاز	خالد زلف و غیره باشد بخلاف قصیده و اقل قصیده	الفرغ از است چنانچه بیاید قصیده در مجرای کوفته شود	و غیر قصیده اگر بیاست تشبیه کل باشد از اشبیب گویند	در نه عجب و مانند و شبیب بر دو قسم است یکی مختص که در مدح و مدح تشبیه	تخلص یعنی انتقال و گریز از اسلوب تشبیب به مدح و مدح تشبیه	نه شبیب باشد و در مدح تشبیب که در مدح تشبیب که در مدح تشبیب

تمشیل

تقریب و شرح

بسم

بجه فکرت نبود

ضمیمه طرز سخن من بچه فهم و بچو درک	میتوانم بگویم که هر بچه بزرگ و بچه بزرگ
معنی لغت من گاه روشن میبارد	چون زنده متقاربت یافتند که طبع و ذکاوت
نوع و سی نبود در تنقید فکر است من	که نشان از بزرگواری مدح بود و بزرگواری
اعتبار هدف از نسبت در سرت و ملی	انوری که بود از همه منتهی از شیراز
کلمه زانکه معنی ایشان معانی	از رقی که در سخن ایشان رعب و آید باز
استهان با یک بروز که کجا خوانی	فقدایان بر کتب ششم خبر نزه ستان
عزای این طرز سخن عدد نبود لیکن	مدحت شان زبان تو پیشت کرده است
تا گوی و جز آن آرد و گاه به به شب	بهر اهدا نشود و گاه به به شکر از سره ساز

نام	تعریف و تشریح	تمشیل
		پیکر ختم تراکاز بر و سر پشیم و دشمن جاهد ترا و او کذرو بفرار
قصیده نعتیه دیگر که در نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخفی است و این رساله بذات الله است قصیده		
نام	تعریف و تشریح	تمشیل
		<p>ایک از نامت مزین تر قد و صفا و یک از پایت مزین سندانض و هما بجو و صدش اگر باشد و ادوم قلم از درختان جهان گردد و بهیشت شاخها ناطق مستطاب همه تا شتر تحریرش کنند و صفی از اوصاف تو هرگز نمی گردو به امر حق کتم خیر بی بیان از وصف تو نیز تا گرد و مرا نور ضیاء و جزا اولین شوم دهن صد بار از شک و آت آباد و نیازت میکنم مدح و ثنا و امانی دین شریعت با حقش ضلال و اعی سوسه بدست داعی برتر خدا رحمة للعالمین و وقف علم الیقین و اوقف تاج و نگین بر بهر غنی و بهر گدا تاجدار تاجدین تاج خواه حمد شاه ناجی عالمیان از نار و دوزخ و بی نظمی مرکب عزت از شعله کین عیسی هزار مرکب جاو ترا صد با سلیمان قهار خوان من یوسفی با عزت جنتی تنگ با کلام تو شده موسی با کانت بقلا حسب الذی را بهیتر زرق و نقره مثل عطر زخمی هم جودت فرق کوه و کاه</p>

نام و شرح	تشریح	تمت
<p>زاجید لب گشته خضر چون به پیش خوشه چینی خلعت هم شد خلیل با صفا</p> <p>فیضیادرس توادرین نشان حکیم قطره نوش عشق تو یقوت پیر یار سا</p> <p>شد ملک در سبک به ملک ملک تو دو جهان شد ملک پس از ثریا تا ثری</p> <p>هر بنی از نور تو شد تقبل چون ز خور نور تو از نور حق رویدان شمس الصبح</p> <p>لیلی ایجاد و کهن بر جهان پاک هم ز نیای قضا بر یوسف قدرت فنا</p> <p>صلی سکارین شد صفای حق دنی سلم گشته درت مرشد حکم خدا</p> <p>سر و این مرقم می خوشنودا تو نوی بلکه خود سر و سحر بی بی باغ دوسرا</p> <p>فیضی زنجیر و چرخ و چرخ و چرخ سالی را بر زخم گاه گنجی حرف</p> <p>حاتم است از خوانان بیز و چین شیب بحر و بر از غل گفت جرمه نوشی مرتا</p> <p>لامع نور بهریت قاصع کفر و ضلال رائع اعلام ملت شافع روز جزا</p> <p>و می اعلم اعلم طاهری و باطنی مادر گیتی نژاد و نه چنین ام القری</p> <p>ذات پاکت نظم بر سر کننت کفایت هم وجود و نشاء و صدق اولاد</p> <p>شاید ملک قدم باشد مشهور تو شاید بر شادی تو شده جبهه گوا</p> <p>خلق نمی چنل او با بود برین جوه مثل تو چون تمنع شد سایه ات در شفا</p>		

نام	تعریف و تشبیح	تشبیل
		از طوطی لک زده ایوان کسری شکسته
		سزگون جمده صنم در نار پار لعل طغیان
		راستی قضا را ابروات شد کمان
		بیگان تیر شریف امیر زمین خطا
		شیر گردون نشو و صد پاره دل از
		چنین گاو زمین از نعره تو دروغا
		تشنه آب تنیت مرگ را باب نفاق
		بست پیکان تیرت مرغ موت اشقا
		غرم لاله تر افق و طغش تو امان
		از رکاب تو نشد نصرت جدا لکیم شها
		شاه باز بهشت ایشان بر لامکان
		هم کجا دولت را سایه شد هر دوسر
		از عروج تو شده معراج کمر در جبه
		قرب تو باقی نماند چو وصفت خفا
		شدم از خاک پای عیش و هم صریح
		شتری گشته قمر چو عطر در ممر
		از قدم تو خوش گشته در خمین کم
		ورنه جز شها کسی هرگز ندیدی یوزبا
		زهره زهره ز تو زهره چو خنجر چین
		چنین خلد برین سر سبز از پایت
		خلعت نفیست و گردوزند اگر خلعت
		طلسم کس دون کم از کفش بود و دستها
		کرسی الهامی محبت کرسی مرغ برین
		خوار اگر میشی ملک او افتد پیا
		کله گشت کشیده چو خط تنقیف است
		بقدر هرگز از اقلیدس نیاید دانا
		شور بلبل بر گشت از رنگ بوته
		از شبیه قامت بر سر و تری جان فدا

تمشیل

از بختی و آتش عطر از بختی نت	خوئی گل از روی سطر این چه خوانم خدا
سر سجادینہ از لب گشته رطب	ہم رطب رشک طب اللسان کل دنیا
ساجد تر شد ستر تسلیم کن گشته شجر	از ضمانت شد غزان آمدہ بعد از چرا
شد ز طوفان غضب جملہ خلاص از لطف	کشتی کو نازک انام خدا تو نما خدا
ابر بر فروقت شدہ و صف چہ سباید	ابر چہ این ابر رحمت ظل چہ ظل خدا
چون ہی گریہ کنایہ در فروقت شاخ	منبتہ و محبت گویان چو ارباب نبی
در گفت گفتم طعام ہم حصہ خیر یا	باجتہا با بلاغت حمد و تسبیح خدا
بحر عرفان از توئی غلام کیا در بید	نیز مضامین حقیقت را تو سباقی شہا
کو چہ بلد طریقت از نصیحت شاہ راہ	کس بلد این را نکشتہ گر نگشتہ رہ نما
شارع عام شریعت پاک از خار فلا	کردی روشن نمود ممشیل نور پری
سدرہ و طوبی ز توشہ نخل طیب نور را	بیت معور از وجہ طیبہ قطاب تری
در حصہ ہم بلاغت گوئی برک از ہمہ	زین شدہ حیا و ایل طفل مکتب مرا
قبلہ قبلہ پرستان کعبہ اہل حقین	مقدائے اہل عرفان پیشوا انبیا
پیشدہ از صف تو لولیت و خیل ز بول	قد کفی بہن مصحف الفتح و البین والضحی

بسم الله الرحمن الرحيم	تذکره
	<p>است خیران هم هم آن نوشت خیران انفصل الخلود منی نگشته انجین شد خرد نام پاکت گشته نمودت مقام جنگ سب الاله بعضک بعض الاله اگر گشت نبیا عین کان آدم ذرائی من از فری جنبا لاکم قد بلغت فی العلوم کلهما من غایت قد جری الماد الهمیر من بدک معجزا خداک بدر الدجی فی دل عین من نور صل یارب علیه وایما خسر صلوة نم یارب علی صعب الحجب و آله بلغنی منی سلاما و فقه فیها الرسول لبتی سر مک الیها فی الحیة مرة تم بالیت موت بعده فی طبیة صحبک انبار هم خیر الرسل کما نتم شد بر تو نصیحت چون خدای بر خدا در قیامت مرا ترا باشد بس ارجمند من احبک سید من منار قدنجی مخاطبا بالارواح الطین بن شمس کذا لعم من نعمایک من بعدی اخوانی کما ما ارتقا غیرک انس و جن کذا قد سقا سقا اذا هم کانوا عطش فی الغرا و من شمس النعمی و لیس عین فی السمار ثم سلم کائنات ما کان نور و النضیا الذین هم هداة کالنجوم فی الدجی فی البصباح و المسار و الماریج الصبا استجب ب دعا حرمته <u>للمصطفی</u> لیس لی بعدنی الا ارضیا یوم التقصا</p>

بیا
بیا
بیا

تمشیل

من کجا در وصف تو هم تو کجا این شنا	نبیتم و صفت تو گرم دشمن من فصل
چونکه شایان میتوانم هم گذا خسته را	گر قبول اندر هی جا و زنجی و زلفت
بچه تو شاهی کجا به چمن سکین کجا	بر لوق نفقت عرضی کنم در حرمت
تغی کاهم پیش شایرین بگردانم مرا	خلق خدا خلق تو شیرین خلق از وصف تو
نقطه از شیطان نفس و قبر زار نمی بمانی	از طویل عمارت از تو خواهم چاییز
نیز به خواهم شهباز حرمت آل عبا	ز بارت دارم شفقت و دودار من
شریت نبیست اگر نوشتم از و یابم شنا	کرده صفای گناه هم تلخ کام و تلخ منم
خونوز کسینم رشک مسیحی السجا	حالت مار اتوی و طبع طبیب نبض داند
به چنین بر مس جانم شده آن کیمیا	فی دوا می در و مندر خاک گیت مال
سهل گردان هم طریق آن دار الشفا	سازی سا بان می پاره زار طفت
بر درت گاهی کنم در روز شب شور و عا	تا به یوم استقامت گاه دیوار و درت
چشمها از خون لگای و ان از چشمها	که کشم در شهباز خاک کویت سر نه
که بگویم بوی شک شک گیسوی ترا	که بگویم سر سبز از سر بسوی قبر تو
که کنم تقنین اشجار دیارت با صفا	که کنم تقبیل دیوار مزارت بار بار

نام و نام خانوادگی	تاریخ	تثلیل
		<p>که قیامت بخوابم بهر شوق قیامت</p> <p>که شوم مرست از عطر وزارت نوزار</p> <p>که کنم تصویر جان گاه وزارت را برار</p> <p>که طواف کعبه گاه تو چون ماه و خور</p> <p>در و مر و در آید شکم بر دشت گاهی شمار</p> <p>که نه سجده شوم از نورش شکست بش</p> <p>که کنم صد سجده با از عجز اندر مسجدت</p> <p>گر شوم در خواب باز دیدار تو بیدار بخت</p> <p>ممنوع روحم گر شود بهر نخل سبانت مقیم</p> <p>و بنگیرد دستگیری کن بن و قنیکه من</p> <p>عوده الوثقی ندارم جز امید رحمت</p> <p>که بد شیطانم نمود است و یا بسته برود</p> <p>رحمته عالمینا بر جمیع رسم کن</p> <p>آرزویم و او کن بهر بطن و بتول</p> <p>که قیامت میکنم بر پا نصد آه سو بجا</p> <p>که شام جان معطر از گل غمی ترا</p> <p>یکدم تعلیق دل بس مهره مهر شمس</p> <p>هم بگردش گردان گردون بهر صبح و</p> <p>نقد جان دل بهید عجز نیازی که خدا</p> <p>در با از نوزاد هر یکاشده شمس الضحی</p> <p>شکر این نعمت بجا آرم بدر گاه خدا</p> <p>بر چنین خوابی کنم صد جان خدا مغان</p> <p>بر تنم شک بر و فرودش اعلی ساهبا</p> <p>گشته ام مملوک از نفس شریر بر دعا</p> <p>در چنین خنیکه افتادم بعترت شری</p> <p>و در قیفت را بکجا هم تا شوم از وی</p> <p>سوی خود را بکجا از بهر خدا پیر خدا</p> <p>در ده در و در اجای برای من رضی</p>

غزل

چنانچه حافظین فرماید

ببر و ازین قرار و طاقت و هوش
بت شکن دل و بسین خیال و شش
نگاری چاکلی شوی بر دوش
جوانی هوشی ترکی قبا و شش
ز تاب آتش سودای عشقش
بسان دیک دانم میزنم جوشش
جو بر این شوم آسوده طم
گرت همچون قبا گیرم در آغوشش
اگر بوسیده گردد استخوانم
نگردد و قمرش از بانم فراموشش
دل دو نیم دل و دو نیم برده اش
برود و دشتش بود و دشتش برودش
دو الی بود و الی است حافظ
لب نوشش لب نوشش لب نوشش

غزل ملاطوری گوید

از می تیغ نگه من بطبیدن هم
سرمه حسرت کشم دیده بدیدن هم
از روش جلو آه باه انگنم
در غلش غمزه خون بچکیدن هم
بند قانی کشم تیغ و تیغ ادرم
یوسف یعقوب را کف بنیردن هم
از حسن خدای حس گلستان کنم
بر گل لاله را نوک خلیدن هم
زنت میسر دیم پیش دست مکرش
در پس را نوی حیف لب بگردیدن هم

غزل

غزل
دینت در پیش
دینت در پیش
است و سعادت
سینج و بی بی
کردن است دانه
بختی شکست
غزل
که در غمت
بازماند
و بی بی
بدر افتاد
غزل
سند بار است

مستقیم

گوشت را مان آو ماند و تر کوه
 شک بگام را پوئی نهم
 نگاره او آن سول که چه ندارد کند
 ناله شکیرا تا رسیدن هم
 سیر ما شامی من و شمس بر عشق
 فاخته عقل را بال پریدن هم
 تو به پیر را که بکست است
 محض ناموس از یب پیدن هم
 آن که نزد یک حبس کردی نیست
 گر بن هر موی را گوش شنیدن هم
 چشم تشنه به زخیر دیل برام
 رام نشد و شیل بریدن هم
 فصل دل در هم پایدگان کند
 بجای امید را صبر بچیدن هم
 بنیت ظهوری بجد و امن گشت
 بازوی اقبال را زور کشیدن هم
 غزل شیخ سعدی که بصفت غریبیکه تعبیر الفاظ سحر و
 متعلقات تجوی است گفته برائی تفریح خاطر ناظرین منقش میگردد
 ای بیالاجون صنوبر و گلشن
 زلف داری همچو غنچه لب چو تن و کمر
 آفتاب ششانی ما بنای بران
 قبله آزادگانی اینهم ما رو رخ
 در میان رخ اندر کشید خوط
 و در مندم مستند من گرفته توت
 تیغ لب نگارین مرا در عشق تو
 وار روی در دم تو دارم میسالت

نامم

تعریف و تشریح

تمشیل

غزل

آز تیر آتش تیر به باشد سجده
تم و می پیشانی شسته باشد
ای نگار اگر تو مار کیشی جان
نقل خواهم ز تیرا به قفس و ده
شاعران بسیار گفته شعر باین
کس گفته شعر بچرخ و آردی

دیگر غزل مولف که همین صفت گفته

کاشکی آید اگر آن سروق ز دور
جان من میکنم چون قفس و دور
که چو بیل و خوان برکشش روشنم
که چو پروانه فابریسم آن لوح
که سپندال سوزم زهرم چو نیم خم
کی بچشم از خاک پایش س و دور
که طواف کنی روشن کنم چو نور
که بچشم آبی و هم از زنگش س و دور
که بلال عید بر آوردم منقح رخ
که گل چشم ز روشن که رطل و آب
که بشویم گرد دل ز آب آن چه
و اعره چو آن بشویم که ز شربتم و می
که به تنی توبه در بخت آن کینه
قصری باشد پسر ز چون ب و شرف
تا سحر گذری سحر مرا می و شرف
و منم زده باشم از دوشش تم و می
نقل گردانم ز قدال و نیم ز رخ
ل ق و م ه از ب و دوس و دور
تبت عشقی ندانم خبر فیه غزل
ناله و غری احفل خیر و ک

نام	توضیح	تمشیل
		<p>چون بخازم غنم از سره رقصه گفتم خوبستی در آبی می جوشی</p> <p>غزل چون بگویم صفت عجب بر الفاظ بعد از جفا که بی نظیر است</p> <p>گفته برای انبساط طبع اهل طبع منطبع می شود</p>
		<p>و شش هم شصت و پنج نقل ده چار چهل و ده درم کن قی مکن از روی</p> <p>هم چنین شکست بوی دروی طرف بر کنارش چهل و ده ششم ز دست ما</p> <p>چهل و پنج و نعل هم چهل و پنج بر سما از لافش هم بر شو بولی در چار سو</p> <p>چاروی و دو و دو و دو و دو و دو سی و دو و دوی و دو و دو و دو و دو</p> <p>هر نو چار و دو و دو و دو چار و دو ده و چارم هم گردن ششم باشد و دو</p> <p>چار و دو و دو چار و دو و دو و دو زود از چار و دو و دو ششم شش کن</p> <p>شعر ای پنجاه و شصت و ده و دو کس نیست چنانچه در می پی بر ز منو</p>
مثنوی	<p>و نیت بسنی کرده شده و دو ایا یک متفق الون باشد و در دو بر سبب متفق الون باشد این را چون که معنی است و در این است که و شش و دو و دو است و این را</p>	<p>گل ز روضه حایده بنا الهی غنچه را می بد بکنا</p> <p>ورین گل عطر پرور کن ده غم نخندان از لب آن غنچه غم</p> <p>به نیت بای خوشیم کن شناسا ورین محبت سرانی بی موا</p> <p>زبانم راستاش پیشه گردان ضمیمه را سپاس اندیشه گردان</p>

تشریح و تشریح	مقدم
<p>رباعی که هر چهار مصرعش مقفی باشد رباعی</p> <p>با ما چو خاری بحر نیان می با بجه با رعی می با چو دمی</p> <p>از بخت نیست این بگی است درنی چنین است کمان نیرنی</p> <p>رباعی که سه مصرع آن مقفی باشند ای آمده بیت و بنگه از گل بیلن کند گدازنگه از گل</p> <p>در چشم تو ناز همچو کیف است در روی تو شرم همچو رنگ است</p> <p>فردیکه که از دو مصرعش اطلاق قافیه بتوان کرد فرد</p>	<p>سبب اینکه چهار مصرعه دارد رباعی گویند و دویتی و ترانه</p> <p>نیز گویند و در اصطلاح دویتی را گویند که تنفیق الوزن القوافی</p> <p>باشد اگر مصرعه سخن قافیه نداشته باشد هم جائز است</p> <p>و اگر داشته باشد سخن اوزان رباعی است چهار</p> <p>چنانچه گذشت و بعضی تا هزار گویند ۱۲</p>
<p>هر که زردید سز زرد و رتر از وی چنین دوست است</p> <p>و فردیکه هر دو مصرعش مقفی باشد نیست فرد</p> <p>با پدری رو اگر بخانه باشد کسی میل بیون گر کند دیوانه باشد کسی</p>	<p>فرد و در لغت بمعنی تنهاست و در اصطلاح یک بیت تنها</p> <p>را گویند خواه هر دو مصرعه آن مقفی باشد یا اطلاق</p> <p>قافیه بر یکی از آن یا بتوان کرد ۱۷</p>

تعارف و تشبیح	تمثیل
قطعه در لغت باره از خبری و در اصطلاح آیه چند که در این فصل آمده است	قطعه کثیر الاشعار چنانچه فائق گفت قطعه
و القافیه مطهره ندارد گویند دور کرد و مطهر از غزل اقصیه	و در نظم و نثر گویند که در بیان بر سرالین یک بر قفا ده و در بیان نحوه می آید این هم
قطعه کرده شده اشعار کثیر از و شبیه آید و را چنانچه در بعضی	شد کجا سخن گفت کنان تاج تخت رود و اول و با و ملک خبر دین و حشر و فسوس و اول
از یکصد و پنجاه و یک گفته میشود	از وفای بستان عمل چنانچه خوردن پوشیدن و پوشیدن قطعه کثیر الاشعار چنانچه مولف در تعبیه اسم علی رضا خان قاضی سلمه گفته
ترجیع بند و در اصطلاح رجوع کردن	بر زمین تاج بن نام شود بر شوی هم کند چو قلب تاج تجربیس هم پیش تر وین حاصلش نامی در شود شهوا
ترجیع بند از آیات و اشعار غزل و غنی	ترجیع بند چنانچه حافظ طرح فرماید ترجیع بند ای راحت جان من کجائی جانم بلب از غم جدا کنی

م
ب
ن
ف
ا

مقدم	تعریف و تشریح	مشیل
و بند شعر را گویند که بعد غزل	دارم نفسی بسینه موم	آن هم نفسی است گریانی
واقع شود و هر دو مصرعه	از گردش جام چشم مست	عقا برمانه پارسائی
آن متقی باشد اگر فقط یک	از زلف تو چون دلم بر آید	در دام تو قید خود را می
شعر بند مکرر آرد تر جعید	گردست دیدم کیم بار	شاهی است بکونی تو گدائی
گویند و اگر بعد هر غزل شعر	از غمره کشی لب بی جان	ای بت بخدا مگر مدائی
علیه آرد تر کشید بماند	آینه بکف مدام داری	شاید که بخویش بستانی
از حور و پری کی ندارد	این باز و او دلربائی	
پیوسته اگر بخاطر غیر	زین گونه بمن شرم نامی	
دست من و چاک گریان	بای سن و دامن بیابان	
از ناز تو ناز و لبری را	در چشم تو چشم ساحری را	
سبقت ز سایه زلف	اسب زده کند پری را	
آهوی فسون گرفته بنود	گو ساله پست سامری را	
بخوام چنان باز نامرو	سر بکشد برابری را	
تا زلف ترا ندید سبیل	دعوی نگذاشت همسری را	

۱
 حل معما اگر از نقطه
 بزمین خج نام معما
 عید سال ضحیف
 خجین در بغض طلب
 می شود باین طور که
 علی حشر بستم خج
 آن هم علی درین مراد
 اولی و ثانی از ناز
 بنام است معنوی
 جان و حق است معنوی
 بی کمال من از ناز
 اسم محمد بر کجا بود از ناز
 نامی آن حاصل شود و مراد
 ۱۱

نام قسم	تعریف و تشریح	مثیل
تسبیح بند و کسب بند		<p>در حلقه طریقه و حیل نیک و در دام کشتی تو مشغولی را تا فتنه ز کس تو ادید شد بر هواست مگری را</p> <p>بر جو و جفا مناز تا من خوشترم نه داور سی را یکیت اگر ز دست دای سر رشته بنده پرویی را</p>
		<p>دست من و چاک در گریبان پایی من و دامن بیابان</p>
		<p>مثال ترکیب بند حافظ رحم فرماید</p> <p>ترکیب بند</p>
		<p>شاهی که پناه ملک است در خور و نیر از فرین است</p> <p>نوباوه خاندان ملک است گلده بوستان نین است</p> <p>هم نسل شنشیه زمان است هم نقد طلیف زمین است</p> <p>آمار و دلائل سعادت تان به چو لعل از جبین است</p> <p>در ملک جهان بقر نشا به انصاف تو کوکب یقین است</p> <p>در خاتم قدر او نهفت فیرون چرخ دگرین است</p> <p>تیغش میان کف اسلام است دست و یک آئین است</p> <p>گلک از کف دست او شد در بار شمشیر بازویش است</p>

مستهل	تعریف و شرح	نام
<p>ای سائمه رحمتی الهی دی غنچه باغ پادشاهی هرگز بشمار تو سر نارسته بوستان شاه هم چرخ جمال را تو مهر هم برج جلال را تو ماه درخواست از حد ایچون نخست بدعا صبرگاه بر نام تو مهر کردن گردون منشور او امر و نوا بر سلطنت تو بے تکلف نمکین تو میده گوای نام تو یقین که می بر آرد آوان ماه تابا</p>		
<p>گردون که لطیفها بر آرد دژی چو تو در صد بار</p>		<p>مستزاد مستزاد لغت زیاده شد و در اصطلاح آمنت که بر وزن اصلی</p>
<p>شمال رباعیکه بعد از عرش الفاطمی زیاده کرده باشند رباعی مستزاد</p>		<p>یار باعی یا غزل مکرر و لفظ زیاده نماند که مراد بعضی باشد و بعضی لفظ مستزاد فقره شتر گوید مستزاد در رباعی</p>
<p>ای دولت وصلت می فیروزی بیروی ویا وقتی که شمع طربم افروزی از روی وفا</p>		<p>این رباعی هم شکی آید بعد از هر مکرر و لفظ زیاده و گفته شود و دیگر گفته شود بیشتر زیاده نماند شمال بر یک نوشته میشود</p>
<p>خبر خوش تو از روی گم ای راجا تا چند بدم سواری بزیارت</p>		

نام قلم	تألیف و تشریح	مشیل														
		<p>مثال با عی که بعد تریش الفاظ زیاده نموده شده است فخری گوید رباعی مستزاد رقم بطیبتش بجایم از اول شب تا سحر بیدارم بنضم و طیب گفت از لطف جز عشق نداری منم بیدارم مثال غزل مستزاد بن حسام گوید غزل مستزاد</p>														
		<table border="0"> <tr> <td>در حضرت شاهی</td><td>آن کسیت که تفریر کند حال گدارا</td></tr> <tr> <td>جز ناله و آهی</td><td>کز خلخال طبل چرخ بر باد صبا</td></tr> <tr> <td>نومید نیم نیند</td><td>هر چند نیم لایق بود با طین</td></tr> <tr> <td>بگاہی بنگاہی</td><td>شامان عجیب بنوازند گدارا</td></tr> <tr> <td>یعنی که دوزلفش</td><td>بر خرمن گل با خسته که ام است</td></tr> <tr> <td>بندوی سیاه</td><td>حیف که بنموا به بود تر خطا</td></tr> <tr> <td>ای یوسف ثانی</td><td>تا چاه رخندان تو شد مسکن</td></tr> </table>	در حضرت شاهی	آن کسیت که تفریر کند حال گدارا	جز ناله و آهی	کز خلخال طبل چرخ بر باد صبا	نومید نیم نیند	هر چند نیم لایق بود با طین	بگاہی بنگاہی	شامان عجیب بنوازند گدارا	یعنی که دوزلفش	بر خرمن گل با خسته که ام است	بندوی سیاه	حیف که بنموا به بود تر خطا	ای یوسف ثانی	تا چاه رخندان تو شد مسکن
در حضرت شاهی	آن کسیت که تفریر کند حال گدارا															
جز ناله و آهی	کز خلخال طبل چرخ بر باد صبا															
نومید نیم نیند	هر چند نیم لایق بود با طین															
بگاہی بنگاہی	شامان عجیب بنوازند گدارا															
یعنی که دوزلفش	بر خرمن گل با خسته که ام است															
بندوی سیاه	حیف که بنموا به بود تر خطا															
ای یوسف ثانی	تا چاه رخندان تو شد مسکن															

نام	تعریف و تشریح	تشبیه
		<p>صدیفم گشته فروغ استخوانه اندام تو در بند قبا شمر نه باشد از لاله سیرالقیه تو قبارا بر شعرین حسن تو گر نیند و نیند بر معجز عیسی نبود دست قضا در هر بل چای الاکه بدوزند در غنچه کلاهی از ابن حسام عاجت بگری</p>
	<p>تشبیه در لغت جوانی کردن و در مطلق تشبیه آرا گویند که در قصید یا تغزل یا دیگر مقام ذکر آنی شود عشق و ولوله و شوقی که در نایا و یا خیالی نیل خاطر روز و دل و بر قصیده مشتمل بر تشبیه باشد لازم است که در دو چنانچه در تعریف تشبیه قصیده</p>	<p>چنانکه فائق گفته تشبیه زمان بهار است تشبیه گنا به سیاقی خوردن سر می لاله در جام گلگون بریز میه نو بخورشید کن هم کاب ز ده خیمه ابر هوا سوسو تو هم خیمه بر باد ز جوی نت و نور در دست و قدم گل آفتاب گل ماه تاب اگر نشسته می ندارد بر چرا لاله است و گرسن چرا تو ای زاهد امر و زنی کن مخور غم که فردا دست یوم است گر این بادی است سنال که آتش توان سرد کردن با</p>

نامم

تعریف و تشریح

مثیل

فخمس حافظ ر ح

از عشق تو ای منم خیال منم | اگر هسته خویش در گمانم
 هر چند که زار و ناتوانم | اگر دست دهد هزار جانم
 در پای مبارکت فشانم

گشتم ضنا در آرزویت | اشفته و تیره دل چو موت
 هر چند میرسم بکویت | شب نیست که از فراق روت
 زاری بکام نیسانم

مسدس خواجه عباد گفته

ای عشق تو با جان من بهاد نظر | وصل تو صفای دل بجز تو که دور
 صورت ناواست که از خانه | پیداشده با چرخ خوب صورت
 نمی گسودم در آتو بهر طاقت | فی دامن او صلا دور و نصیب
 بیرون وصال تو دلم را طلبی | بخیرای تو در طغیان طرب نیست
 در کشور خوبی چو تو یا تو شبی | تارکایت از روز و فراق تو نیست
 فریاد من برونه دل بی نیست | دو داز سرش بود و خون حیات

مستم	تعریف و تشریح	مشیل
بنج		<p>مسنج خواجہ نصیر الدین طوسی گوید شب که شاد از نسیم نافه شکفتا سنبل شد لب بوغایه نصیر</p>
		<p>عبر سار افشاند طره شب بهما عود قماری بست بومهر بهما بار شده گوش گل بهر هزار باد چو عطار شد در چنین گار</p>
		<p>ساخت مشک و غیر لکله غیری</p>
		<p>سوی ترش گشت در چمن آسمان لاله و نسیرین نو در چمن بر آسمان شکل خمر است که کشان چو چو زهره بسان بزم شمع و آرمین صورتی سارگان چو شکوفه عین مشتری زربخ غنیش محو گل آرمین</p>
		<p>مه بنجیان بخوم محو گل غمیری</p>
		<p>مشمین فائق گفته</p>
		<p>دوستی حال زار مرا گوش کن یکش ایضاً به پیار مرا گوش کن</p>
		<p>قصد دیده خونبار مرا گوش کن طیش آه شراب را مرا گوش کن</p>
		<p>شرم درد و غم بسیار مرا گوش کن با جرای ستم بار مرا گوش کن</p>
		<p>بر دامن بنگاه دل طره نو این توبه سزاوار است گشت نو</p>

چند از گرم خون سرخرگان شدم | چند از آتش دل در پسته بران شدم
 چند چون مایه ای که گریبان شدم | چند چون نوهر که آن می پاشم
 چند سودا ز ده کوه بیابان شدم | چند چون بر قافله مالان شدم
 سرم ز رنگ حفن کانه مخون گم دید
 پایم از گرم روی شعله بدایان بچید
 مسجع فائق گفته

دش و دیم لبابتی از قوم ننود | باد ایگما دانی سر و شقیقه بود
 برنگاییکه چپ است نصدور | رنگ غم ز آینه خاطر شتاق بود
 پایر قمار بصد جلوه مکنین کشود | دل ارباب طبع زیر قدم می فروود
 سبیلین ز چلیپا رخ خاکون | ساخت تقدیر کافور کی غنبر بود
 جرسین قندیل بقر زهره دران

چون غسل تن بستی سار گل | گل صد بر میدار گل زوندار
 بای بگذاشت بصد ز در عیار | آب گردید ز رنگین پاکدار
 موج غوش کشاد از شغف ببار | دیده و اما ندجایب از رخ آیدار

نام قسم	تقریف و تشریح	مشیل
مسط		<p>آب چرخ نخت بفریغ بت زنگار رگ برشته بر مو کج و سر آزار</p> <p>هر صدف هر گهر از دیده حسرت گلزار</p>
		<p>سوزش سودا گرفت باز گریبان سونی بیابان میبای بیابان</p> <p>آنچه که از عقل بوده کار بسان گشت پریشان از حال نشان</p> <p>خزمن آرام و خست آتش افغان مردم آبی نمود دیده گریبان</p> <p>تا غم سحر آتشی ز بد دل جان کوره آهنگرست سیئه و زان</p> <p>هم نفسان این خبر جانب آن برید</p> <p>نزد من و راشی بهرا خدا آورد</p> <p>کلفت بنجم و لم درد غم از چار سو گشته هم مجتمع سونی بر آورد</p> <p>جذب شوریدگی ساقم بن مو بو دست من و جان چسب پی مو بو</p> <p>گریه من خسته آب روان بخور ناله من تا خسته تا خاک فتنه خور</p> <p>دست زد کسرم چون گل پیر منیت مرا قطره آب بر آید</p> <p>دردم شیرین بسی اینده بر باشد حالت من و دستان است حافر باشد</p>

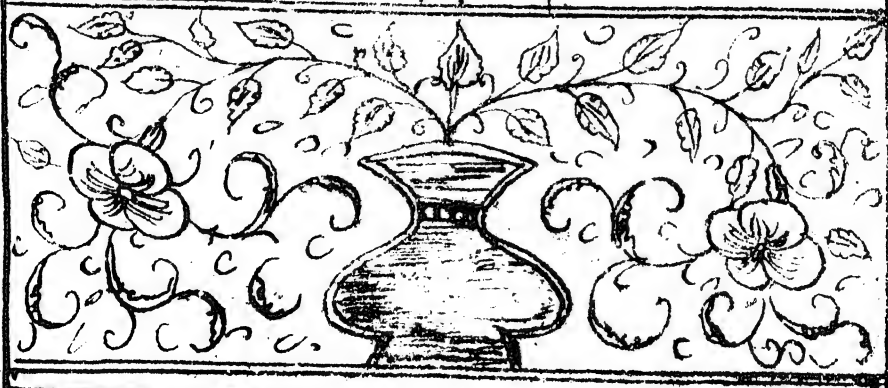
الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی رسول الکریم که این رساله خوش گفتار و
 و زبان اشعار در عرصه قلیل با وجود کثرت اشغال صوت اختتام زیرفت

قطعه تاریخ المولف سال هجری می

سکه یزار و دو صد و هشتاد و یکمین	شصت و نهمین رساله نادر با خستام
سال شروع و ختم ز صوری و معنوی	نهمی کن ز مصرعه اول تو نیکنام
اما ایضا این نمودم و مقصد نشنا	سپهیل وزن شعرو قوافی شن مرام
دارم امید عفو و دعا را ز ناظرین	باشد اگر خطا و صوابی درین کلام
از فضل حق قبول و رواجش شده جا	بعدش همین دعا که بود خست تمام

تاریخ دیگر از مولف

بجده شده ختم این رساله	برای دوستان با خوشنمای
پی تاریخ چون کردم تحبس	ندا آمد که گلزار رضائی



فہرست کتب موجودہ مطبع اخبار المصنفی

قانون حسبری

قواعد شعاقلہ قانون حسبری مع نقیحات

عمد

عمد

یہ دونوں کتابیں نہایت اہتمام کے ساتھ اس مطبع میں عمدہ کاغذ پر خوش خط چھپی ہیں اور مجلس عالیہ عدالت نے ایک سال کے لئے خاص اجازت ملنے کو اجازت طبع دی ہے دوسرے مطبع میں نہیں چھپ سکتی۔

کشتی نشان (۲) دیوانی قیمت ۱۲ روپے مرتبہ خوش خط عمدہ چھپنے

کاغذ پر بہت صحیح چھپی ہے تجارتی اور بھی کم۔ صرف ۸۰۰۰۰

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
فیض ماری	۱۴	نوحہ جات حزن	۱۴
دیوان زیب	۱۴	فریاد داغ	۱۲
نقل صنیمہ جریدہ سرکاری	۱۴	ظلم سخن	۱۴
نقل فضیلامہ	۲	سیاد شریف سفوم	۱۴
صفوۃ المصادر	۲	اردو کی پہلی	۲
بعد حمد فارسی	۱۴	حسینی کربلا	۱۴
خالق باری	۱	فیصلہ صدر مجلس مذاقہ پانچواں	۱
فاخر خواش	عمد	المشترک الطافین قابل منہج مطبع	عمد

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آندہ یومیہ ذیراندہ لیا جائے گا۔

